

دیوان اسعد

فارسی و ترکی

مؤلفی

در علیہدہ کلامی درگاہ شریفی پوست نشینی

الحاج محمد اسعد

ہر حق صاحب اثرہ عائددر



در سعادت : اوقاف مطبعہ سی

۱۳۳۷

« مقدمه »

مقام ولایتلری درجه ثبوت و وارمش و فضل و کماللرینک شاهدی حد تواتری کچمش بولسان اعظم رجالک بعضیلری طبعاً لطیف و مشرباً ظریف اولدقلری و بر خیلی منظومه لرنده می و محبوبدن بحث ایتمکده بولندقلری جمله نک معلومدر . بوايسه آیات کریمه ده کی مجلازلردن استعاره لردن ذوق آله میان و باخصوص اعتراض ایتمی اعتیاد ایتش بولنان خود پسندانک اعتراضی جالب اولدیفندن مشارالیه هم حضراتنک بومثللو الفاظدن مقصدلرینک نه اولدیفنی بیسان ایلک فائده دن خالی اولسه کرکدر . معلوم اوله که نفس و شیطان محکوم وهوا وهوسه مغلوب اولانلر طریق صوفیه یه سالک بولناتلرک بالجمله لذاذ انسانیه دن محروم قالدقلرینی اعتقاد اینشلر و بوخیال فاسد ایله حاللرینی فیوضات معنویه دن نومید و استقبال اخرویه لرینی بو صورتله تهدید ایتش لردر . بناء علیه بو حقیقی اکلایان و بومثللو ذهاب باطلک تعدیلنی آرزوایلین اولیای کرامک شمرای بنامندن برچوخی طریق صوفیه ده موجود اولان عیش وعشرتدن شوق و شطارتدن می و میخانه دن پیر مغاندن ساقی و ساغردن بزم و طربدن مطرب مغنیدن محبوب حقیقیدن دم اورمشلر . و اهل مجازک اکلا به بیله چکی تعبیرات ایله منظومه لر انشایورمشلردر . شوقدر و ارکه بولنرک محبوبی محکوم زوال اولیان ذوالجلال حضرتلری ایله انیسای اولیای کرامک جمال با کمال معویلریدر . می دیدکلری شی غم و قسوة دنیویدن اثر بر اقیان محبت الله در . میحانه ایسه سالکان ایچون تأسیس ایدلش عبادتخانه لردن عبارت اولوب پیرمغاندن دخی مقصد مرشد کاملدر . ساقی ایسه او محبتی قلوب مسترشدینه اقراغ ایچون واسطه اولان خلفادر . بزمی سالکانک مجتمعاً اذکار شریفه و ترنمات لطیفه ایله باده نوش محبت و سرمست عیش و عشرت اولدقلری دملردر . بو صورتله واقع اولان

افاده لرندن مسكره شونى ده. بيان ايدم لم كه بومثللو ذوات كرام مجاز واديسنده
موجود اولان مضرت دينيه و دنيويه نك تقدیری ايله حقیقت مباديسنده موعود
اولان سعادت ابدیه نك تصویر و ترجیحی عقول سلیمه نك محاکمه مستقیمه لرندن
امیدوار بولنمشلردر. جناب حق وهادی مطلق حضرتلری اخوان دینمزی
اسارت نفس و شیطاندن قورتاروب حریت اسلامیه لرندن محروم بیورمسون
آمین



بسم الله الرحمن الرحيم

حرف الالف

ای سرمه کش دیده آهوی ختن را بخشنده طوطی چوشکر نظم سخن را
هرگز نشود سرو باین حسن و طراوت تا خود بلطافت ندهی آب چمن را
این کرمی بازار عنایت که توداری بیرون کند از فکر کهر حب وطن را
شاهان جهان همچومه و مهر بهرجا در پیش نواک تو بکیر ند عین را
خونی که ز زخم دل عشاق تو آید بهتر کند از جامه زر باف کفن را
از یمن مقان بود که در نشئه نانی می تازه نمود از سر من عشق کهن را

بیرون شود از شیشه دل شعر می آلود

اسعد که ز وصف تو کند باز دهن را

دست در از امل را کشیدم از درها وز بحر جود تو آرم به بار کوهرها
از چرخ دون پرست ندارم امید قبض اقبال خویش نجویم ز لطف اخترها
چون خاک شد بمورد انوار معرفت دل بسته نیست تن من بروی پسترها
از بزمگاه دو عالم گذشت سودایم در سرنماید هوای شکسته ساغرها
در سرعت سلوک ز صد جا کر و بیرد رنگ پریده ما از جمال زیورها
زان رحمتی که توداری بخاکیان دانم دنبال باد فند صد هزار افسرها

بوی قبول نبیند ز هیچ در اسعد

آن طاعتی که نمایی ز روی محضرها

دوش در میخانه میقر مود مولانای ما مید هد نور بصیرت تشنه صهای ما
دل بشکرو و سوسه در مدرسه فیضی نیافت از لب پیماهد آمد آخر استغنائی ما
گرچه بابر ق محبت خانه ویران کشت لیک خوشتر از فردوس شدار یمن او صحرای ما
کوهر عشق درونم از کسی پوشیده نیست لطف باغواص دارد صفوت دریای ما

بارفیق وحدت وزاد تجرد اسب شوق کر سفر در پیش باشد کی بود پروای ما
در جهاد نفس ای دل بی خطر مردانه کوش جوشنی از بخودی دارد که سر تا پای ما

رخت خواب از خانه اسباب بردار اسعدا

شاد باش امروز در باغ رضا شد جای ما

صیاد عالم قدس در سیر کشتن ما فکر دیگر ندارد جز صید کردن ما
جانا قسم باه بروت سرو قدت مرا کشت هرگز مبند شمشیر در عزم کشتن ما
بار کران منت بیجا کشتی از کمان زنجیر زلف کافیت از بهر بستن ما
چون سوختی برویت پروانه وش بر مرا در خواب هم نبینی زان شمع جستن ما
خوش تر بود عزت و زناج و تخت و حشمت بی دست و پای قدرت بردر نشستن ما
طوف حریم جانان در مذهبیم حرامست از اشک تابناشد وضو گرفتن ما

در خاک پای دلبر چون سایه باش اسعد

از ضعف تا نکرد در چون مو کستن ما

شب هجرت نمود ای چشم بر من تیره دنیا را عذاب دوریت آورد بر سر فکر عبا را
ز روی لطف بمودی به عالم غقب کلکون شکستی تا قیامت رغبت استاد مینارا
کند بلبل نثار عارضت پیراهن کل را اگر یک دفعه بیند در چن آن روی زیبارا
شکستی خاطر و عشقت فزونتر کشت حیرانم که این صد باره ساغر چون تری در هیچ صهارا
بامید و صالت ارنمودی مردم از هجرت نمودم در شب دیحور فکر صبح فردارا

جمال پاک بنماو و بیرون کن از سر اسعد

هوای باغ خلد و نعمت فردوس اعلارا

حرف الباء

برقع ارزویت بر افکن بر مکش بار نقاب تا بر آید از نهاد نا همخان بوی کباب
شعله نورث ندارد از هوا باکی چو شمع لطف بر پروانه کن یکدم بیرون آی از حجاب
دل برای دیدنت بر تن ندارد احتیاج رام او یاز است هر شب که چه چشم افتد بخواب
لشکر عشقت زدل نکذاشت جای نقطه فی حب دینا کر بیاید باز گردد با شتاب

تا بچشم خویش بیند دانه خال رخت مرغ دل در دام زلفینت ندارد اضطراب
 بردرت یابم دل کم کرده رابی جست وجو زانکه مألوفی ندارد جز تودر زیر سحاب

اسعد خاکی زو صفت شعرها گوید همه
 آب حیوان است کویا جوشد از کان تراب

بردت آمد فقیری دل پریشان و غریب مرهم داغ داش می خواهد از باب طیب
 سبزه شادی یی نارد در دلش باران اشک شورم خاکی شد ز شوق آن لب عالم قریب
 خانه بردوش و قلندر بی مکان و دریدر دل به حسرت از فراق یار و دیدار حبیب
 مردم کرا میدهد در مژده کر آرد کسی بهر چشمام نوید وصل اخوان نجیب
 در فراق روی کل آتش زند بر آشیان زره از حال من باشد اگر در عندلیب
 هم چو صیادی که یک تیری زند بردر نشان درد دوری آن چنان نجود باصبر و شکیب

بسته شد کرد در برویت اسعد اندر باغ وصل

از رضا مفتاح باید تا بود فتح قریب

چشم من هرگز نباشد سیر از خوان ادب اگر چه دیدم در جهان بسیار احسان ادب
 آنکه دارد آرزوی آب حیوان از خضر جرعه چندین بنوشد از سروکان ادب
 از برای دفع غلتهای فخر و کبر و جهل هیچ داروی ندیدم همچو درمان ادب
 میشود نائل به تخت قدر و صدر اعتبار مرد عاقل کر بکیرد سخت دامان ادب
 جان بجانان میرسد از پرتو شمع سلوک دیده روشن میشود بامام نایان ادب
 نشسته در حسن لب و گفتار یاران نیست کر زره بربل نگیرند از نمکدان ادب

اسعدا کر باز کشتی از سفر سوی وطن

کوهر چندین بیراز بحر عمان ادب

(حرف التاء)

بزم نشاط دارد بایار استقامت تاشمع محفلم شد دلدار استقامت
 از راه جان فدای نامرک سر نه بیچم وار سخی به موتست بچار استقامت
 که صدق و کاه تزویر روی چه کس تزیید آینه تا که باشد رخسار استقامت

در خانه تذبذب آرام دل نیایی
 در سر اگر ندارند دستار استقامت
 تیر امل به مطلوب کی میکند اصابت
 تابشست خم نباشد از بار استقامت
 با پوست خویش اسعد بنشین زباج وحدت

کلهای تازه دارد بهار استقامت

به این صورت که کل باشد اسیر ماه رخسارت
 به مراب دوا بروی چنان صف بسته شد مرکبان
 چه باک از آب حیوان وجه غم از محنت ظلمت
 اگر روشن دلی یابد حیات از نظم گفتارت
 به آب دیده پایدشست و شوژنك حوادث را
 زمرأت دل ارجوید ترا بپند گرفتارت
 اگر باردزا بر آسمان نور بصر یکسر
 نسازد چشم من روشن به جز انوار دیدارت
 دلی کومست شد از بادیه پرفیض نومیدی
 کشاید در بروی اوز بزم سخن کلزارت

نسازد قبله دل اسعد سرگشته دینارا

ندارد آرز و جانا بغیر از فیض انوارت

از هجر نوأم کرچه نماندست طراوت
 آن دیده که ناظر بجمال تو نباشد
 آن دیده که ناظر بجمال تو نباشد
 بخانه شود کعبه دل در نظر من
 هر سرکه ز سودای تورو شن باشد
 من در سفر عشق شدم غبطه عنقا
 بخشم سر ز خلد برین جله براهید
 در مجلس دوران نه زخم تکیه زبالا
 زان روز که چشم به جمال تودر افتاد
 بیمار تر اشربت گفتار تو لازم
 بیا کاسه خالی بکشد ایت کرآیم
 از مائده عیس کشم دست قناعت

اسعد زهوی وطنش دست بشوید

پاپوسی خودار بکنی لطف و کرامت

هر عاشقی که بینم در صورت گمانست دانم که سیرت او مقتون ابروانست
 آواز بلبل آید در جمع حریفان تا غنچه دهنرا آن چشم باغبانست
 چاه ذقن بشاهان از تحت مصر خوشتر کر زلف و خال هند و زنجیر باسپانست
 در کردشهد و شکر همچون مکس نکردم شاهین آرزویم در بزم خسروانست
 خورشید عشق سازد اظهار من و کرنه چون زره جسم لاغر پنهان در آشیانست
 زاهد زفیض محروم آن روز شد که دانست خای دست معشوق از خون عاشقانست

از بهر مرغ دنیا دام ریا ندارد

اسعد که کاه و بی کاه در معبد مفانست

شمع رویت کردیام آنجہ با پروانه ساخت جان و دل را از تن و دار و وطن بیگانه ساخت
 غمزه دریک لحظه بر هم زد مرا تا زلف و خال از برای مرغ خاطر کار دام و دانه ساخت
 زلف چین چین بابریشان حالی واقفاده کی ساخت با عقل و خیال آنجہ با وی شانه ساخت
 صد هزاران همچون رسوای سودای تواند خل رویت نه همین تنها مرا دیوانه ساخت
 چاره بهتر نباشد در جهان از ترک سر مرگ خوشتر ز آنچه با من ناله مستانه ساخت
 ترک می از من نیاید زانکه استاد ازل چاره درد فؤاد با لب پیمانه ساخت

اسعد از معمار لطف خواهد اعمار دلش

زانکه با سوز فراق خانه را ویرانه ساخت

(حرف الاء)

کشت بازار جهان پر نور از کالای غوث نشستی جنت گرفت از قامت رعنا ی غوث
 در سر خلوت نشین کنج ایوان فنسنا از شعاع شمع روشن تر بود سودای غوث
 ساکنان باغ وحدت با هزاران اشتیاق در تماشا بند مردم بر رخ زیبای غوث
 یوی ذکر مخلصان و های وهوی خالصان سوی بالا می رود از سایه بالای غوث
 از برای شبرو دیوان قرب و معرفت سرمه چشم بصیرت کشت خاک پای غوث
 پیاده پیمایان بزم وجد و کلزار طرب جمله مست و میخودند از رگس شهلای غوث

اسعدا بیهوده کرداری هوای احوالی

کی توان در خواب هم دیدن یکی همتای غوث

(حرف الجیم)

دردل هر کس نماید مدعای اختلاج ليک من غير از تو يا چیزی ندارم ابتهاج
دولت مستانه کی و مسند افتاده کی بس بود ما را برای دفع فقر و احتياج
در سجل لوح محفوظ است باخط ازل ادعای عشق من هرگز نخواهد احتياج
از دلم اصلا مکردان روی تیر غمزات الحذر ثم الحذر جانا ز فکر اعوجاج
بر سریر نازنینی تاج شوکت خاص تست صدمبارک باد بر سر و قدت این تخت و تاج
بانگاه چشم غمازت مراشد نصب عین از غزالان ختن میکیری در آخر خراج

اسعد از قانون حسنت سر نه بچديک قدم

از متاع عشق خود جان راهد در رسم باج

(حرف الحاء)

تست جزدرباغ حسنت بوی آثار فرح بنده افتاده کانت کشته دلدار فرح
در غم سودای زلفت بسکه کشتم سودمند خاطر ام اصلا نخواهد سیر بازار فرح
قسوت از قلب دو عالم برد انوار رخت و ز بهار عارضت شد تازه کلزار فرح
یافت تعمیری عجب سال هلال ابروت از شکست طاق کسرا سقف و دیوار فرح
سینه پر کینه بدخواه از من شادباد کر نمایم بی قد شمشادت افکار فرح
چشم من دافست در روز ازل عین یقین کریه در درگاه تو بهتر از اظهار فرح

اسعدا حاصل بنشد کام از زهد ریا

بی شماع عشق نتوان دید رخسار فرح

(حرف الحاء)

شد ز کثرت غمی در ملک فنا و حدت شیخ [۱] منت از بزم ندارد طرب خلوت شیخ
چشم در خوان کرم بستوز دیوان بقا بازو شاهین خیال و سرفکر شیخ [۱]
زهر و جش دل آشفته ما کم شده بود کر نه بودی ز کرم یار و دیگر رجعت شیخ
هر چه در کوهرا و فرض نمایی تو بکست روز بازار جزا فاش شود قیمت شیخ

[۱] شیخ طه الحریری قدس سره

هرگز از خاك نیايد صفت صفوت روح از كل فیض سرشتند مكر طینت شیخ
بر سر پوست توكل چونشیند بنبات عزت دهر شود مسخره هنرالت شیخ

اسعد ایافت شرف از قدمش فرشی حریر [۲]

ظن میرانیکه حریر راست سر زینت شیخ

(حراف الدال)

عنوان سربلندی باجستت وجو نیاید در كلبه قناعت تا سرفرو نیاید
آزرده که امید از کام بر ندارد از بهر دلتوازی آن ماه رو نیاید
فكر وصال جانان بی جا نمود مفلس نخل امل زبستان بی آب رو نیاید
در ناله سحرگاه با حسرت عزیزان دودی که ازل آید بی رنگ و بونباید
در مزرع تمنا صد بار تیر بارد عشق ارکال دارد نقصی باونیاید
حیران آه خویشم هم چون زسینه برخواست يك سر رودیه افلاك دیگر فرو نیاید

اسعد برای جانان بکسر زینك نامی

تامرد زنده باشد نام نیکو نباید

کسی از من خبردار که از کرد و نونشان دارد بیابانی ناله و آهش براه آسمان دارد
بکاه نعمت و صلت همیخواهم زخود رفتن نه بینم لذت از خلوت نفس کرد در میان دارد
برید از مسجد و میخانه امید این دل دانا بهرد و چشم استعطا امل زان آستان دارد
بسان شمع میسوزد بسر خوشی و خاموش تتم کر بر سر یکپاز دیوانت مکان دارد
بهارست و تماشای کل رویت زجان جویم که هر سو بلبل خوشخوان هوای بوستان دارد
کسی کو قدر جان داند براه من نه می آید که آن صیاد من دارم عجب یتر و کآن دارد

بکوی دوست کرفتی مرا با خود بیر اسعد

که با تعلین جانانت لبم راز نهان دارد

روزن چشمم کر قتم خانه ام پر نور شد وز غم جنت گذشتم خاطر م سرور شد
همتم زین پس ندارد آرزوی تاج و تخت در ره فقر و قناعت هم طریق مور شد

[۲] (لا یخفی لطفه لان شیخنا قدس سره کان یقعد فی ناحیه الحریر)

ضعف تا باقیست در تن کی کشم ناز فنا جسم و جان از ناتوانی غبطه منصور شد
تا کشیدم پای شوق از کشت گلزار ارم خاطر از نور حیبان خانه معمور شد
آفتاب شهرتش بر عرش اعلا میرسد آنکه در کنج قناعت هم چو من مستور شد

هر که از اسرار هسنی گشت محروم اسعدا

روزگار تیردش رشك آور دبحو رشد

شوقم چو سربیه حیب تفکر فرو کند بیوسته یاد زلف و خط موبو کند
از تیغ ابروت نشود کر شهید جان سودی نمید هد که به محراب رو کند
اسکندر زمانه شود آن که با خلوص دل ابروی هم چو مهت روبرو کند
بخشد به مرده دلدان عمر تازه چو مسیح در محاس که هر دولت گفتگو کند
کی مضطرب شوذر تمنای این و آن آزاده بکوشه عزلت که خو کند
دردام رنج و تعب ماندان دل غافل کودانه نغم جهان آرزو کند

نامشرا کر زرم تو آید دیگر اسعد

بهر شرف چرا زیارت جام و صبو کند

(حرف الذال)

ففس خسیس دلم دارد غم لذائذ محزون و خانه ویران در ماتم لذائذ
عیش و نشاط باقی در عشق و بی قرار است غیر از زیان نباشد از مدم لذائذ
آسوده جهانم از یمن خاکساری پوشیده هر دو چشمم از عالم لذائذ
روی عروس اسرار بر عارفان حرامست در دل اگر نباشد نا محرم لذائذ
در رخ خواب راحت ای خواجه چند خوابی دارد حساب و میزان پیش و کم لذائذ
چندین هزار دیدم از مادر شب و روز طفل غم و مصائب شد توأم لذائذ

اسعد ز کنج عزت بادرد خویش بنشین

چشم امید خود بند از مقدم لذائذ

(حرف الراء)

ای دوست کس نیند کرامت از تکبر بیمار کس نیابد سلامت از تکبر
آدم ز خاک ساری شد روضه سعادت ابلیس بی هنر دید شقاوت از تکبر

موسی باوج رفت رسید باعصای
 دروادی ضلالت کمرام ماند ابوچهل
 ای آنکه خویش بینی بالا تراز امانل
 در کلشن تواضع باعیش باش ای دل
 فرعون یافت آخر ندامت از تکبر
 هرگز نیافت روزی هدایت از تکبر
 دوراست صد مراحل سیادت از تکبر
 ذوق چه کس نیابد حلاوت از تکبر
 باکسر نفس خودکوش اسمد زده زیر!

افتاده ندیدم افاقت از تکبر

ساقی بیاد همان چشم دلفریب آور
 مطرب بزن رباب مغنی بخوان غزل
 تاب جفای هجر ندارد وجود من
 فرما نرحمی بهمین قد چون کمان
 بسوازیم اگر ابدن لب شیرین همان
 آهوی چین غزال ختن از نو آموزند
 درو صف زلف و خالت اگر میرود سخن
 یکد و پیاله زان می یاشور و باشر
 تا نقد جان نثار نسایم چوسیم و زر
 غرقاب خون شده چشم زلوه آهر
 افتاده ام زمقدمت ای سرو سمین بر
 پراسازم این جهان همه از شر چون شکر
 ناز و کرشمه و کذر و شیوه نظر
 تاروز حشر میکشد این بحث نامور

ای نوکل حدیقه رضوان چه میشود

با اسمد غریب زنی خنده سحر

ای دل بیسایثرب و بطحا بکن سفر
 ماه منور افلاک مظهر لولاک
 سرو حدیقه رضوان نتیجه امکان
 عن نسب امان عرب راحت عجم
 دریای بخشش و کرم و کان مرحمت
 سرمایه حقیقت و صراف معرفت
 مسند نشین بارکه ملک معدت
 جان جهان حیات جان معدن امان
 ازهر خوشه جیف خوان کرامتش
 کا بخاست یار و فایشه و کدابرور
 زیب کمال ام زینت جمال بشر
 فخر زمین و زمان سید خدا یاور
 فیروزهند و طالع روم و سعادت قیصر
 نور مجسم و نور حدیقه داور
 خاک درش زشان و شرف بر تراز کوه
 شاه خجسته سیر مهتر جهان پرور
 تاج سران رواج زمان خسرو اکبر
 صف بسته فوج ملائک همیشه اندر بر

چرخ و فلک سما و ستمك لشكر ملك
محسود خلد برينست كلشن كويش
درنعت او غزلم بوى كل همى بخشد
ورنه من از كجا و ثنائى وى از كجا
يارب هميشه آتش عشقش يسوز باد
بى مرشد فنا نرسد مژده بقا
زاهد بآرزوى جهان قيد بند شد
من مبتلاى جلوه اويم بجهان و سر
برخيز اسعدا بغدادا كاريش برو
در قيل وقال عمر عزيزت يسر مبر

(حرف الزاء)

زلف مكينت به پا افشاده از روى نياز
ديدن بيمار چشمت نميكند جان آرزو
ميشود اندر فضائى ملك وحدت دور بين
من كه دانستم وصال ترا هوس باخلو است
منقطع از سيرالوان جهان شد الهم
كوهر تجريد تا از بحر عشق آيد بدست
آرزوى سبحة صد دانه و فكر كنند
داد اسعد در نثار زلف و خال دلتواز

(حرف السين)

درره عشق جمالت تا كه آيد يكنفس
طاير فكر رخت باسینه ام خوش الفتيس
كوهر مهرت ز لوح سينه محفوظ است سخت
كشته بالاى شيرينت كتم دلرا اكر
ناله از من كم نباشد هم چو فرياد جرس
طالع تحت سليمان دارد اين خونين قفس
فرست دزدى ندارد تا كشم ناز عسس
درميان مور بندد فى المثل دست هوس

بسکه در عزلت گرفت لذت وجد و طرب میکشم از بوستان بای هوس چون خار و خس
از نشانت میدهد بر من خبر راه عدم حاجت یرسیدی نبود مرا از هیچ کس
اسعد از کرداب دریای عن آزاد است
تا که غواص جوتو باشد و را فریادس

(حرف الشین)

فصل بهارست بیامی بنوش از سخن دهر می چشم پوش
شعله دل بهر چه باشد نهان جامه فاوس در آورز دوش
بلبل دیوانه چوسر کرم شد در قدم غنچه نباشد خموش
بی لب پیمانه نه کیرد قرار عشق که آمد بفغان و خروش
خنده می کرنکند چاره کس نه تشاند ز سر کربه جوش
غم مخور از مائده دهر دون باده کش و در صد دعیش کوش
دست مکش از می ناب اسعد
تا که ز سرداری کمی عقل وهوش

از برای سوختن چون شمع شب آماده باش در حریم بنده کی افتاده چون سجاده باش
بی سر فخر تکبر بی زیان اعتراض در تواضع باسلیمان هم چو مور جاده باش
از هجوم تیر غم هرگز مکردان روی دل با کمال استقامت چون هدف استاده باش
سربنه در کوی عشق و جان بمعشوقان سپر بی خاطر از کید رهنز از امتاع آزاده باش
بی نمر چو بیست زاهد بکسر از فکر سواک کردن مینا بکپرو در خیال باده باش
سینه تابوتست قادل مرده دینا بود آب حیوان کر تو خواهی در مغان افتاده باش
مست و شیدا و قلندر چون حباب بی مقر
از غم دنیا و عقباهم چو اسعد ساده باش

(حرف الصاد)

دارم نیاز همت از بندکان اخلاص فیض بدل رسانند از خاندان اخلاص
از قیل و قال و تسبیح غیر از زیان ندیدم خاموشی است کویا ذکر زیان اخلاص

آیارسد بخاطر ازیمین پیر کامل بزمی بهم رسانم در بوستان اخلاص
 کر عزم کعبه داری ایمن مشور رهزن تنها مروتو ای دل بی کاروان اخلاص
 کشت امید اسعد دائم در انتظارست
 باران رحمت آیداز آسمان اخلاص

(حرف الضاد)

جان بلب آمد که دارد بددن رویت غرض خسته چشمت ندارد غیر دارویت غرض
 هر کجا بحث مجازی میکنم از زلف یار در حقیقت نیست الا سنبل مویت غرض
 آرزوی من بمحراب اقتضای پای تست ورنه ما را نیست درد دل غیرا برویت غرض
 کی فرو دارم سر امید بر چرخ و فلک من که کردم درد و عالم قد دلجویت غرض
 حاصلی مرد و جهان در مذهب من نقطه ایست از حدوث آفرینش خال هندویت غرض
 بی تکلف از بلاغت کی شود غیر فشان کر نباشد از قلم اوصاف نیکویت غرض

کر رود اسعد سوی میخانه معذورش بخوان
 دارد از کشت کلستان نشئه بویت غرض

(حرف الطاء)

زهر خوشتری توام از شکر عیش و نشاط میشود دور از تو دشمن دلبر عیش و نشاط
 روز شب چندان که کشتم در بیابان طلب جز به دریایت ندیدم کوه عیش و نشاط
 کشته آن بدر کشتم کز تماشای ملک یافت قوت بزم و زرم لشکر عیش و نشاط
 تا که از چشم تو باشم سرخوش مست و خراب کی نمایم آرزوی ساغر عیش و نشاط
 لنجه سرو خرامانت زباغ خسروی رغبت جازرا بریداز دلبر عیش و نشاط
 کر نیارد سیل اشکم بر حریم کعبه ات طی نخو احم کر داین ره با پر عیش و نشاط

اسعدار اقتد چو نقش باز خاک در کھت

هم چو من هر کز نخو اهد بستر عیش و نشاط

(حرف الظاء)

خرمن راحت بسوزد از شرار نار غیظ خویش را هر کز نسازد عاقلی بیمار غیظ

درسبك روحی چو خس باشد صفای روزگار
 خوردنش بهتر برای دفع امراض درون
 خانه صدبی تحمل کردویران و خراب
 هر که کظمش میکند باشد ز فوج محسنین
 از نوال لطف باری میشود پنهان دور
 هر که انجا از فرمان حق میسوزد اندر نار غیظ
 اسعدا هشیار باش و با غضب کوتاه مکن
 پای سعیت در طریق مرحمت از خار غیظ

(حرف العین)

آن کس که رتبه دارد از کشور تواضع
 دروادی تکبر ای دوست خیره منشین
 ازین پاك بازان شادم زباغ دوران
 تهمانه خود پسندی ازوی شکست یابد
 حاجت برتبه نبود چون درازل کرشم
 نه دام ودانه دانه نه راه آشیانم
 خوشحال و کامرانم در پست تر تواضع
 کردم زندز افلاك جای عجب نباشد
 دارد های اسعد بال و پر تواضع

(حرف الفین)

لذت از دنیا به بندخانه ویران دروغ
 کی زدست ساقی کوثر خورد آب زلال
 غیر اعجاب طمع جز مفلسان تشنه لب
 حلت عزت بعالم خاصه صدق و صفاست
 زخم لغت می خورد از دست تیرانداز غیب
 کی نشیند بر سریر فخر و صدر اعتبار
 دامن شادی نه کرد حبس زندان دروغ
 هر که اینجا خورد يك پیمانه از کان دروغ
 کس نمیکیرد بيك جوع عهد و پیمان دروغ
 غیر ذلت نیست هرگز لطف و احسان دروغ
 آنکه باشد از شقاوت مرد میدان دروغ
 هر که از نکت بگیرد دست و دامان دروغ

اسعدا مردن بزهر قعر و درد احتیاج

نزد ارباب درایت خوشتر از خوان دروغ

(حرف الفاء)

کر رسد باری دیگر دستم بکلزار نجف مرهم داغ دل خود سازم از خار نجف
 لشکر حور و پری صف بسته با صد عز و ناز حلقه در کوشند با جان پیش سردار نجف
 آنچه من دیدم اگر بیند بچشم خود عیان نقد جان بر کف نهد چون من حزیدار نجف
 آسمان چون سرخ گردد در شفق از خون دل عکس گیرد کویا از خاک خونبار نجف
 از در و دیوارش آید بوی جنت کویا صنعت از خلد برین آموخت معمار نجف
 کی کند با تپ لشکر پایه تیغ ذوالفقار آنچه با مژگان ابرو کرد دلدار نجف

اسعدا هرگز نیایی لذت شوق و شرف
 تانه باشی از سبک درگاه سالار نجف

(حرف القاف)

زهد سرگردان بماند از کل کاذا ر عشق عاقبت خود را فروشد بر سر بازار عشق
 مسندشاهی دهد بر بندکان خاص خویش عقل حیرانست از بختش سالار عشق
 منت از زلف سیه تا مرگ می خواهم کشید مویم و کستم زیمش واقف اسرار عشق
 مهتران انس و جان و ماء رویان جهان جمله محتاجند بر مشاطه انوار عشق
 خال و خط دلبران و زلف کیسوی بتان کرم بازارند هر دم از کل رخسار عشق
 حور یان باغ جنت جمله سودا سر شوند کربخوانم داستان چند از طومار عشق

مست بی پروا خرامد بر سر بازار عشق
 اسعدا رجامی خورد در خانه خمار عشق

(حرف الکاف)

ای شاه سوار دشت لولاک وی صدر نشین تخت افلاک
 اندازد قدر و حشمت تو بیرون ز خیال و فهم و ادراک
 تشریف تو با چنین جلالت افزود شرف زعنصر خاک
 بالنسبة نوکل جمالت کلزار جهان چسوخار و خاشاک

در عشق تو ماند کل چو بلبل باداغ درون و سینه چاک
دور از تو کدام شادمانی پر سد زمن حزن و غمناک
هر چند که آبرو ندارم دارم املی ز چشم نمناک
با دولت عشق تو توان شد در هر دو سرا غی و بی باک

در روز جزا ز حال اسعد

حاشا که نه پرسی ثم حاشا که

(حرف اللام)

قری بسر و نازد بلبل بغنچه کل و امق بچشم عذرا من با عذار و کاکل
باریک هم چو مویم در حسرت میانت بی تاب و تیره روزم زان کیسوان سنبل
هم حال جان زارم درینک بد ندارم من از تو پر خوارم عالم زلنشه مل
نه همنیست مارا بر کوی تورسیدن نه خاطری که یکدم بی تو کند تحمل
نوری نیافت چشمم نه در شب و نه در روز بهتر ز خویش بیند خفا سرا تحیل
از خاک و روب مژگان چشمم امید وارست کردی بهم رساند از ره گزار دلدل

با آب کربه اسعد آتش گرفت جانت

زین طرفه عجایب فکری کن و تأمل

از بهر کشتن ما ابروت کشته مائل مژگان و چشم عارض کافیت از دلائل
باقامت کمانم پیوسته در فغانم در بزم خسروانم بی چنک بی جلاجل
در گوشه تجرد از سایه میگر یزم پنهان شوم زمرأت بدم اگر مقابل
از بند عقل و ادراک خود را نجات دادم آزاده جنونم از یمن پیر کامل
کردست کیر سالک پیر مغان نباشد کی کور با عصای طی میکند مراحل
ممنون فکر خویشم باشیوه فراست مردم ز کوی جانان آرد بمن رسائل

در بحر عشق اسعد چون موج در وسط باش

همچون خسی تهی دل مائل مشو بساحل

(حرف المیم)

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| ای شده مخلوق ز نور قدم | ذات توشد کوه بحر کرم |
| صورت زیبای تواندر جهان | هم چو خزف کرد عیار صنم |
| یافت شرف باتودیار عرب | غبطه کنان ماند بلاد عجم |
| عشق تو از دل نرود یکنفس | آری بود الفت شه باخدم |
| مست مداوم ز شراب فنا | نیست زدل آرزوی جام جم |
| چشم بخورشید رخت بسته ام | از شب دیغور چه باشد الم |
| آه زدست فلک کج روش | کرد مرا دور ازان محترم |
| ناله مستانه من از فراق | رفت به افلاك و درو زد علم |
| بی توشود خوردنی بر من حرام | سیرشوم يك سره درخوان غم |
| کی بود آياز سر لطف حق | بار دیگر بر در کویت رسم |
| لشکر غم آمد و جانرا گرفت | شاه فرح رفت به ملک عدم |
| دوری تو کرچه بسی سخت بود | ليك نشد چاره جف القلم |
| آرزوی راحتی ازم خطاست | آهوی شادی بختن کردم |
| تن بهوای وطن آمد ولی | دردرتومانده دل و جان بهم |
| دست مرا گیر نوای دستگیر | بار کران پشت مرا کرد خم |
| رنك کنایم نه برد از وجود | ارچه بوداشك ندامت چویم |
| پشت و پناهم توی در ساق عرش | ساقی کوثر چو بود ابن عم |
| بحر شفاعت که در آید بجوش | پاك کند رنك سیاه ام |
| بحث کمال تو نیاید زمن | وصف جمالت نشود بارقم |

هم چو حواس از شرف شأن تو

در کف اسعد شده حیران قلم

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| سرفرو دارم ولیکن سیر بالا میکنم | کنج هنرالت می نشینم کشت صحرا میکنم |
| من که رخت انداختم در ساحه ملک عدم | همچو عنقا آرزوی خانه بیجا میکنم |
| دیده ام بادانهای اشك شد جوهر فروش | در بیابان می نشینم کار دریا میکنم |

سرا کر برداشتم سوی سما وقت دعا التماس يك نظر از سر ورعنا میکنم
 کرکره انداخت بر دل زلف مشکینت چه باک من که بالعل لبث صدعقده را وامیکنم
 بر تو خورشید رویت تابود در ازدیاد کی زبزم حاضر خود فکر فردا میکنم

منت از دوران ندارم همچو اسعد بعدازین
 بر در باغت نشینم ترك دنیا میکنم

(حرف النون)

من که کشتم باغبان خاک کویت همنشین کی شکایت میکنم زین یس زآه آتشین
 در ره گلشن سرای عشق باک از خار نیست بر سر هر خار صد کل مینهم در آستین
 تانپوشی چشم رغبت از جمال ماسوا باز نبود دیده دل در سهاوت وزمین
 سر بلندی نیست در میدان فقر و احتیاج خاک خون باشد برای خاک پای تاج و نکیین
 سرمیچ از لوم لایم در ره عشق وفنا نیش زنبوری چه باشد در شکار انکیین
 آرزوی شمع رخسارش که داری شب عذاب در ظلام یأس ماند زاهد راحت کزین
 دود آه من ز اوج عالم بالا گذشت تا بهر دو چشم دیدم آن قد چون یاسمین

اسعدا هر چند احوالت پریشان شد ولی
 قوت جان یافتی از تاب زلف نازنین

تلخ است گاه دوری شکر بجان شیرین باز هر دست جانان یابد حیات تمکین
 در بوستان زندگی عیشم ز اضطراب است کل راز خواب بینم خار دار کنم ببالین
 دست امید خود را چون از جهان کشیدم چشم رضای من شد در باغ دوست کلچین
 در دعوی شهادت مستغنی از کوا هست عشق را کند کفرا با خون چو لاله رنگین
 در کوه عشق دارم افکار عزم بالا بروای آتشم نیست بادست و پای چوین
 بیخ صلاح و تقوی شاداب از شرابند این درس را گرفتم از زاهدان خودین

در بزم زندگانی الوان ترانه زبید
 دلق نبات اسعد کافیست بهر تزیین

(حرف الواو)

حال دل مخفی نماید به که کویم روبرو پرده بردارم زرا زسینه سازم بانگ و دو
در ره شیرین سواران کشته ام شبه جرس از درون سینه فریاد است مارا کوبه کو
چشم امیدم ز شوق خاکبای سرمه سا با صبا داشت و بیایان مینور زد سوبسو
آشنائی حاجب هر باب عالی کشته ام از پی نام و نشانات بسکه کردم جستجو
دیدنت در خواب از بس کشت مطلوب دلم خوابرا از بهر طالع تیز دارم آرزو
تاز رسم قوس ابرویت نشانی میدهد میکنم شام و سحر بر جانب محراب رو
نامه خواهم نوشت امروز از ضعف بدن اسعدا کردم افتد خامه از تارمو

(حرف الهاء)

چشم امل بنوشم زان چشم چون ستاره تا خویشتن نه بینم در بهلوی قناره
کردامنی تو دارم باک از فلک ندارم سر میکشم ز عالم در جیب پاره پاره
روزی که چشم من دید خورشید عارض ترا سودای حور و غلمان افکند بر کناره
سوز فراق اگر کرد بنیا دصبر ویران معمار وصل سازد تعمیر او دوپاره
بی شربت لقای تسکین دل محالست عشقت به برق ماند در شعله و شراره
آزروم و هندو فارس هم چون عرب شتابند از بهر خاکبایت پیاده و سواره
باسوزشی که دارم دودی ز من نخیزد
مایم هم چو اسعد پنهان و آشکاره

دیر آمدی به بزم ای یارنو رسیده خواهم ترانشانم در جای نور دیده
در چشم آرزویم بهتر بود ز مژگان خاری که در ره تو بر پای جان خلیده
هم چون هدف نشانم جسم نحیف خود را تاثیر غمزه آبد زان ابروی کشیده
از وصف بی قراری هم در دخویش بینم در هر کجا که باشد مرغی به خون طپیده
تا سوز عشق سازد حال قفس پریشان از دست قدرت من مرغ سخن رمیده
نور جمال جانان بر هر دلی در افتاد رازش نهان نماید با جامه دریده

آرام دل عجب نیست در زلف یار اسعد
چون عندلیب دانا در دام آرمیده

خرقه عشقم به بر از جامه زرکار به بر دهان مهری خموشی اذدر گفتار به
 نزد ارباب توکل نیست محتاج دلیل کنج استغای دل از دولت بسیار به
 کس نخواهد روی زرد و قلب از طاعت سفید پیش ابنای زمان سیم وزر و دینار به
 خدمت ورنجی اطباءیم همه بی سود بود علت سودانشد بی عارضی دلدار به
 درره مشکین هنر الان با کمال اضطراب خاک بر سر کردم ارتاج و ازدستار به
 دریناه خاتمه کام دلم حاصل نشد رو کنم دیگر بسوی خانه خمار به

اسعدا از بهر دنیا فکر بحاصل مکن
 از صفای یکدو روزی سینه پرزار به

(حرف الیاء)

عشق نیابد کمال تانه نکند کار می ضعف ندارد جمال تانشوی همچونی
 لاف مزین از حیات کرد تو کرد ممت کز ترنی در بساط تابه سحر بانک حی
 ضعف تن و آه سرد شاهد فیض دلند مجلس زندان مرد کرم شد از آیوی
 مست شراب فنا ماندز عیش بقا یافت زهر دوسرا جام جم و تاج کی
 شیخ به پشت کان تیر فریدش نهان صید کنند این و آن کی کند این راه طی
 شاد بعیش و خروش صاف دل باده نوش زاهد طاعت فروش ماند ز دریای غی

اسعدی بخانمان چون بگذشت از جهان
 در در پیر مغان زنده شد از فیض می

تا مست باده باشم از ساقیان نقشی سر راجحا کذارم در خاندان نقشی
 فانوس بزم عشقم در زیر جامه هر شب سازم ز روی سوزست در آستان نقشی
 در خرمن وجودش جز گاه نیست باقی هر بنده که بینی از بندکان نقشی
 در کار و در کنارند پنهان و آشکارند مستند و هوشیارند آرازم کان نقشی
 با این که بی نیازند صیاد مرغ رازند بازند و دیده بازند در آشیان نقشی
 از جزیبه مینایند کشتی ز بحر عرفان روشن دل عنایران بر سالکان نقشی

احیای قلب مرده در یک نفس نمایند ارث از مسیح گیرند دل زندگان نقشی
همچون بنای دیوار در دورباغ گذار منکر نه دید جز خار از بوستان نقشی

آب حیات اسعد در قصر عار فائست
روجرعه طلب کن از خواجه کان نقشی

(محسنات)

رویکردان از جمال مهوشان تابکی باشی طفیل سرکشان
کرهمی داری هوای عزوشان مهر پاگان در میان جان تشان
دل مده الایمهر دل خوشان

تا اسیر حب سیم وزر شوی از عبار مس بسی کمتر شوی
ورجو آهن پاره بی جوهر شوی کرتوسنک خار و مرمر شوی
چون بصاحب دل رسی کوهر شوی

تخمیس حافظ

چشم چو بدان عشوه کرب شکر افتاد مرغ دل دیوانه ام از بال و پر افتاد
شوق آمد و چون برق بجان و جگر افتاد پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد
وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

تخمیس خالص

ز شوق تو جوانان عراقی نماند از هسیتم جز نام باقی
علاجی کر نسازد جام ساقی شوانی الحب فی نار الفراق
وما ادری می یوم التلاقی

تخمیس کلیم

بسی گفتم به دل غافل مشوا از طاعت بیچون کمال عقل اگر داری شواند در عشق او مجنون
نکیرد بند چون کودکی بدینا و اله و مفتون زسینه این دل بی معرفت رامیکم بیرون
چرا بیهوده کیرم در بغل مینای خالیرا

تخمیس مثنوی

آمدالناس نیام در خبر موت بیدارش نماید ای پسر
تا نشود موت اول چون شکر هر که بیدارست اودر خوابتر
هست بیدار بش از خوا بش بتر

تخمیس مولانا خالد قدس سره

تابکی از دست هجرانت خورم خون چکر جر خرابیلی کنم بادود آه اندر سحر
پرزیبج وتاب هر شب مبشوم شب قبر سینه سوزان دل فروزان کوچه کوچه در بدر
کس مبادا همچومن آواره از یار و دیار

نورعلی مغربینک ایکی بیتنه تخمیس

هر چند که با دست وعصا پیر زمانی در صورت حق معتقد اهل جهانی
مادامکه اندر طلب شهرت و شانی ای شیخ ز اسرار حقیقت توجه دانی
عمرت همه بگذشت پی جبه و دستار

تا چند زنی داعیه دانش و عرفان تا چند نشینی بهمین فکر پریشان
بر خیز تو فیضی طلب از همت پاکان بالله نماند اثر ظلمت امکان
کرنور علی سر زند از مشرق انوار

تخمیس جامی

از حسرت غنجه دهانت بلبل شده ام قسم بجانت
خم کشتم از ابروی کمانت موی شدم از غم میانت
مردم زدو چشم نا توانت

تخمیس جامی

درباغ بقانه کل شدم نه خاری نه مست می فنا نه هوشیاری
سنجیدم بارخویش گفتم آری من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری
از هیچ و کم از هیچ نیاید کاری

کذا

دیده مست باده نوشید عاشقارا بغمزه کرد شهید
کریه هادید و ناله ها بشنید پرده زلف پیش روی کشید
حال من همچوموی خود اشفت

ترجمه مولد شریف فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها

زبان فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| اولا نام خدا یاد آوریم | شکر کوایان فکر الطافش کنیم |
| هر کسی الله گفت او شاد شد | بی کمان ویرانه اش آباد شد |
| عاشق کو ذکر شد افکار او | خالق آسان میکند هر کار او |
| لاجرم الله کو مسرور شد | هر گناهش عفو شد مغفور شد |
| ماهی سازیم ذکر الله را | واجب آمد چونکه عبدالله را |
| تا که رحمتها کند بر ما ضعیف | سوق فرماید بشهره منیف |
| واحدست و فاطراست و کردگار | حی و باقی قادر و پروردگار |
| آن بنا فرمود افلاک و زمین | کرد اوتاد زمین کوه متین |
| آن عنایت کرد اشجار و نبات | داد حیوانات را از وی حیات |
| کرد آدم را شریف و نیک رو | نیک طینت نیک سپرت نیک خو |
| آمد از نسل منیفش مصطفی | جمله عالم یافته از نورش صفا |
| گشت مرأت کمالات خدا | مظهر ذات و صفات کبریا |
| خلق شد از سایه او عالمین | شش جهات و هفت وافلاک و زمین |
| جار ارکان خلافت شد جلی | چون ابوبکر و عمرو عثمان علی |
| عرش و کرس و انس جن حورو ملک | بحر و برو دشت و دریا و سمک |
| کعبه اقصی زمزم و رکن و مقام | دار دنیا دار عقبی بالتمام |
| پادشاه کشور را سراسر است او | جد سبطین و ابو الزهراست او |
| باعث ایجا دکل فیخر الرسل | قبلاه کون و مکان هادی السبل |
| افتخار انبیا و اهل بیت | قبضه دار مارمیت اذرمیت |
| رحمة للعالمین شد بیکمان | گشت محبوب خدای مستعان |

بشنود از کوش جان ای ذی فنون
 هم چنین شد نقل از بعضی روات
 مادر باک جمیع مؤمنین
 بوستان خلد و ککزار جنان
 تا کند اثمار جنت را نگاه
 بود در دستش دوسیب سکرین
 آن خدای قادر و رب معین
 مر ترا بفرست احسانش بین
 خود یکی سازی تناول ای حیب
 معتبرداری ورا ای بوالکرم
 همسرت از همت ریان کنی
 آن جواد و آن روف و آن رحیم
 زوجه داد از نورش نصیب
 همسر باک جناب مصطفی
 منتظر بروض حملش عائله
 خواستند از مصطفی شق قر
 گفت ایوا ای بنی محترم
 اهل کفر و اهل تزویر و نفاق
 کوهر آسایک حدیث منتظم
 ان ذات الله مع ذات ابی
 چونکه باشد باید مولای ناس
 کرچه اندر بطن بود آن نیک رو
 زانکه در نسوان نشد او را نظیر
 انیا تبریکش ارسازد روا
 مادر سبطین و هم بذت الرسول

می کنم آغاز بر مطلب کنون
 این چنین شد ضبط از بعضی ثقات
 آن خدیجه چفت فخر المرسلین
 نا کهان روزی بخاطر آمد ان
 التماس کرد از آن پادشاه
 آمد اندر لحظه جبریل امین
 عرض کرد ای رحمة للعالمین
 این دوسیب تازه از باغ برین
 هم بفرمود آن خداوند محیب
 و ان دیگر بخشی بزوجهی محترم
 در عقب زیر غشا پنهان کنی
 خلق سازد فاطمه را آن کریم
 بعد از ان با امر مولا آن حیب
 آن خدیجه حضرت خیر النساء
 نور زهرا را بشد او حامله
 همدرد آندم مشرکین بی خبر
 کشت محزون آن خدیجهی محترم
 چونکه در تکذیب کردند اتفاق
 نا کهان بشنید از سوی شکم
 بود آن (لاتحزنی لاترهی)
 یعنی اصلا تو ممکن خوف و هراس
 فاطمه شد همچو عیسی راز کو
 سیر کن در وی عنایات قدیر
 امتیازی یافت از ذات خدا
 نام و نقش فاطمه زهرا بتول

کنیه اش ام الحسن ام الحسین
 ام محسن شدم آن کوهر حسب
 کشت بانوی زنان اندر جان
 « بضعة منی » زحق اورسید
 در میان جسم من جان است گفت
 بوسه اش میداد رویش کرد بو
 ماحصل چون امرحق شد مقتضی
 سال اول بعثت خیر الانام
 پیشتر از هجرتش باسزده سال
 حاضر خدمت همه کرو بیان
 زاد چون آن فاطمه نور جهان
 کرتو خواهی یابی ازدوزخ نجات
 میکنم یارب محمد راشفیع
 انبیا و اولیا را هم کنان
 باردیکر دارم امید ای خدا
 وانکه معصوم انداز شین کنه
 عفو سازی تا که عصیان مرا
 باشد ای وهاب توفیق رفیق
 سامعانرا یاد کن یا مغفرت
 قهر کن یارب عدو دین را
 لشکر اسلامیان یابد ظفر
 باعث این نظم را مسرور کن
 در میان خادمان اهل بیت
 روز محشر تا که باشند شفیع
 از عذاب نار دوزخ ده امان

همسر آن صفدر بدر و حنین
 بهترین خاندان زرین نسب
 هم شفا عتخواه امت بی کان
 در حدیث مصطفی نور مجید
 فاطمه حوری انسان است گفت
 کربنجت داشت احمد آرزو
 حمل مادر را زمان شد منقضی
 وز جمادی الاخره بیست تمام
 روز جمعه آمد آن فرخنده فال
 منتظر بر مقدمش لاهوتیان
 غرق نور شد زمین و آسمان
 بخش بر پیغمبر و زهرا صلات
 آن های قاب قوسین رفیع
 حیدر و زهرا و عترت را جان
 از جناب تشنه کان کربلا
 عاشقان سینه چاک و دل پر آه
 جبر سازی کسرو و نقصان مرا
 باشم اندر بحر احسانت غریق
 از محب خاندان اهل بیت
 شاد کن اخوان دین آیین را
 دشمنان دوست حق راهر سفر
 ناظمش با کاتبش مغفور کن
 حشر کن این بنده را ای رب بیت
 آن جنابان اولی القدر الرفیع
 جنت بر ما بخش ای مستعان

دارم امید از عنایات رسول
محرم اسرار و ناظر بر جمال
تا شوم همسایه باقصر بتول
کن مرا یاذا الجلال والکمال
رحمة الله عایشم اجمعین
فاتحه بر فاطمه و سادات دین

(ترجیع)

عید رقص بشوق بردر تو
مرغ جان را دهم زشکر تو
تا که بینم جمال انور تو
دیده روشن کنم به منظر تو
نرسیدم ولی به محضر تو
آه سردی کشیدم از در تو
روز شب در غم و تحسر تو
من چه بخشم صداع بر سر تو
کرچه دورم بظاهر از بر تو
انما القلب والفؤاد لیدک

تا که باشد حیات رونق تن
تا بیوشد کلاه سبز سمن
تا فزاید صبا نشاط چمن
تا وزد بوی مشک تر زختن
فاش گویم ز روی مردم وزن
هر که خواهد بدل صفای بدن
پیش شیخ و شباب طفل واسن
هر که دارد بسر زبان و دهن
بهر ذات کند دعای حسن
مختصر خواهی از مآل سخن
تا که بوشد بیر لباس کفن
این بود مطلب از افاده من

کرچه دورم بظاهر از بر تو
انما القلب والفؤاد لیدک

ای که موصوف کشته‌ئی برضا
خسنة وصل تو زهر دوسرا
مظهر فیض و مفتخر ظرفا
بی تو هرگز نمی رسد بشفا
می شود مورد قضا و بلا
این قدر خواهم از جناب خدا
لطف سازد به عمرینده وفا

مدتی جند کمتر ضعفا در وصال رسد بذوق و صفا
 مونسم پادتست صبح و مسا الفم ذکر تست سرو خفا

کرچه دورم بظاهر از بر تو
 انما القلب والفؤاد لیدک

شیخ رضا و شیخ امین افندیلرک مدحیه لرینک ثالثیدر

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| بشنو سخن راست اگر هست همین است | شیخین غزل شیخ رضا شیخ امین است |
| از جانب جق آمده دوفیض توان گفت | بی شبهه که آن یک بمکان این بمکین است |
| شادم من ازین عصر که دارد دوفریدون | هریک شرفی آن بزمان این بزمین است |
| در مخزن اسرار بلاغت به حقیقت | آن لعل درخشان و همین درخشین است |
| در نظم کهر پاره و تسلیک جواهر | سعدی نه چنان بوده و عرفی نه چنین است |
| تفریح دل زار به اشعار شکر بار | مختص بهمان است و محول بهمین است |
| چون شکر شیرند بهم در نظر من | ذوق دل ازانست و غدای تن ازین است |
| در مکتب عرفان و ادب طفل طلب را | ان محض امان است همین خود که امین است |
| لب تشنه صحرای معارف طلبا ترا | ان نهر معان است همین ماء معین است |
| در رزم هنر بازی در جنگ بلاغت | ان مرد کان است همین کردکین است |
| القصه شدم واله و حیران غزلشان | چون دافع احزان ازین جان حزین است |
| وصفی که نمودم ز سر و هم مکیبرد | آن را که زایقان همین یک زیقین است |

اسعد کیمی باز کش ازخامه غنان را
 شمرت که نه چندان تروچندین نمکین است

لسان کر دیده بر غزل

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| شاهی که رخ غبطه خورشید سما بی | عاشق دبی فریاد رسی لطف خدا بی |
| ای شمع شبستان من ای نور درخشان | پروانه صفت جان بحمال تو فدا بی |
| ممکن نیه اصلا نه له شاهی نه له شادی | ذوقی کله درکاه له راه تو پیا بی |

مجنونم اگر میل بقای نام و نشان کم
 باکی نیه قربان نهله کفرو نهله ایمان
 نخبیر دل اربسته بزنجیر فسابی
 دیوانه زلف توکه سرمست لقابی
 ناخوش دوچاوت اگر ارباب زکابی
 حاشا که بی رخ وجفا ذوق وصفابی
 صوفی بتمای باغ و برجته اسعد

(غزل ترکی)

کوکل نور جمال کدن حبییم برضیا ایستر
 صفای سینه مه ظلمت ویره نزنک کناهمدر
 کوزم خاک ره کدن ای طیبیم توتیا ایستر
 آمان ای کان احسان ظلمت قلم جلا ایستر
 یتیش امداده ای شاه رسالت روز محشرده
 که دردی دوی معصیت سندن شفا ایستر
 نه آب دیده دن راحت نه آه سینه دن امداد
 بنم بار کناهم لطف شاه اندیا ایستر
 صارلدم دامن احسان که ای شاقع امت
 دخیلک یا محمد خسته جانم بردوا ایستر
 کل رخسار بکه مفتون اولانلر شبهه سز سنسز
 نه ملک و مال و جاه ایستر نه ذوق صفا ایستر

نوله بر کره شاد اولسون جمال با کمالکله
 که کمتر بنده کنر اسعد سکا اولمق فدا ایستر

رباعی

شه تخت فنا در بنده فرمان مولانا
 نظرگاه خدادر متبع ایمان وایقاند
 مه اوج بقا در مظهر احسان مولانا
 مطاف عاشقاندر ساحه میدان مولانا
 کمال کامرانیدر جمال حاودانیدر
 سراج زندکانیدر رخ رخشان مولانا
 قودلسون ساغر ساقی ایچلسون شربت باقی
 بزاتسون بزم عشاقی قدح نوشان مولانا
 قوشهر شمع شبستان فدای جان پروانه
 کلنجه صف دورانه کله بوشان مولانا
 زمان شادی مین کلشن قلوب سالیکاندرشن
 ایدوب هر گوشه ی روشن مه تابان مولانا

اولور حبل امل ممستد مقام معنوی امجد
 کر اولسه کاه کاه اسعد کوکل مهمان مولانا

ای لعل لبك ما حاصل بحر لطافت
آلدانه ایکی ساحره، افسونه قابله
اللهم صیغدن او کوزك غمزله لرکدن
رخسارینه مردم باقیور دیده قلبم
خاك رهكه صاحبیچون یوقسه جواهر
اهمله سنی اوزمهکی خاطرلیه مازدم
کوزلردن آقان قانلره هیچ یوقی نهایت
ایلرکه کوزك قلمه قاش ایله اشارت
کیم آهوی چین ایلر اکا عرض دخالت
جانا نه سعادت بو ایسه شمشه عبادت
دردانه اشکم ایدر البته عنایت
اما نه یایم صبره که اول ابتدی خیانت

اسعد کبی راضی اولورم نار فراقه
یار اول بکا ای ناری ایدن نور هدایت

تجلائی جمالکدن حیم نو بهار آتش
شعاع افتابکدر یقان بالجمله عشاقی
خیال شمع رویکه عجبی یانسه جان و دل
نه ممکن بونجه اتشه شهید عشقی غسل ایتمک
بن ال چکدم صفای خاطر و آرام جانم
نه یایم بادل محزونی مسرور ایلم شاهم
کل آتش بلبل آتش سنبل آتش خاك و خاراتش
دل آتش سینه آتش هم دو چشم اشکبار آتش
نکارم کلامه کور قلبمه آتش آه و زار آتش
جسد آتش کفن آتش هم آب خوشکوار آتش
صفا آتش جفا آتش فرار آتش قرار آتش
غم آتش غمکسار آتش تمنای مسار آتش

امید عافیت بسلامی اسعد یاردن حاشا
صاچرا اولدقچه کوزدن اول نکار کلغزار آتش

لبلرک سو یلر جوانم غنچه رعناندر
اصلنی تعریف ایچون قیل و مقاله یوق لزوم
کوزلرک ایلر اشارت ترکس شهلاندر
کا کلک تشریح ایدر کن غبر ساراندر

ساعد سیمیندر انجق مایه عیش و نشاط
می ندر میناندر ساغرندر صهباندر

باده عشقکه سرمست اولدیم کوندنبری
فکر فردای جهانندن سینه می صاف ایلدم
بیلنم عالم ندر دنیا ندر عقباندر
غم ندر شادی ندر علت ندر سودا ندر

کوردک البت کره می دویدک محقق ناله می
درکمی پیرمغانده خاکبای اول اسعدا
ای پری روای ملک خوبونجه استغناندر
اول زمان اکلر سک آنجق رتبه بالاندر

آت شو تسبیح ریا پاش ید تقوادن
 نیجه یوز مطلبه ای شیخ صارلمش کوردن
 آتاماز کیمسه بنم کبی غم دیانی
 مکتب عشقه استاد ازلدن آلم
 یرتو ماه رخک ایتمسه کوکم روشن
 نه بیلور زهدایله زاهدی عشق قدرین
 لب خندانکی کوردکجه دو چشم زارم
 اوکره نور شیوه کریانی غم سودادن

سایه سرو قدک اولسه جناح اسعد

دم اورر لطفک ایله مرتبه بالادن

عارضک شوقله کوکم کل کبی خندان اولور
 دیده مستکده کاش شیوه جرح و شفا
 آتمه زلفک یایکه عقم بریشان ایله
 عید وصلکده هلال ابروانک جلوسین
 کلشن وصلن کوزت قان دوکجه بونجه کوزلم
 حسرت وصلکله کورمش اولدیغم سودالری
 کوزلرک کوردکجه کوزلرشادایکن کریان اولور
 حکمت عینک کورنجه بوعلی حیران اولور
 ناکهان الدن چیغوب چوللرده سرگردان اولور
 مؤمن و کافر کوردرسه شه سزقربان اولور
 عالمی بر باد ایدر کیتدکجه برطوفان اولور
 فاش ایدرسم عاداتا حیرتلو بردستان اولور

عالمی کندک کبی یاتدردی آهک اسعد

بو یله هنر ایتمه که آتش دردی که درمان اولور

خی بیهوش ایدن اول ساقی شوخ دل آرادر
 ایشتم سوزلرک ناصح درونم وعظکی صغمر
 کمال حسنکی کورمش کرفار اولیان کیمدر
 کل رخساریکی کوسترکه ارباب صفایلسون
 نه بایک ظلمت شیدن جیم شمع حاجت یوق
 غبار خاک راهک استیوب آغلر کوزم یوقسه
 لبی می عارضی مینا قدی برسرور عنادر
 تدمه خالی بریوق بلال عشق وسودادر
 سکا ای نازنین حور وبری بالجهل شیدادر
 خی عالمده رسوا ایلان اول روی زیبادر
 خیال عارضه کله خانه قلم مجلادر
 جهانک ظلمت و نورینه الفتدن مبرادر

نه فرهادونه مجنون سن کبی زار اولماش اسعد

مکر سن سودیکک دلبر نه شیریندر نه لیلادر

اولسیدی اگر نازایله عرعرده تمایل
سودای جنون عقل آلوب چوللره صالیدی
موی سیهک وصفه آغاز اولنورسه
ایتم امل صدق صفا بن اوکدادن
ال چکمز اومه یاره بکا جور وجفادن
طومار صفت طی اولنور شهرت مجنون
ایلردی قد وقامت جانانه تمائل
ایتدکجه بومحبوب جهان بونجه تجاهل
جائز کوریلور دور تسلسله تطاول
جان ویرمهده جانانه یه آیلرکه تکاسل
معشوقه لره رسم ایمش ای دل شو تعامل
دیللرده بنم قصه م اگر ایتسه تداول

اسعد کل رخساریکه خیلی باقه بیلمز
چشمان سیاهک اوله لی جفته قراول

نه یردن کاریان غم کوچر اولسه قوناربنده
اسیر دست هجرانم غریب کلبه احزان
لبک دورنده فریاد ایلسم فی کبی خوش اما
سیه بختم اکمش قامت حال پریشانم
رفیق درد و غم دن بشقه صور من کیمسه احوالم
کورنجه رهن غمزک سلوک راهدن قالدیم
بلاراهنده شمدی برمعین منزل اولدم بن
نه درد هجره جان ویردم نه یاره واصل اولدم بن
نه بردم ناله سز قالدیم نه وصله نائل اولدم بن
کورن عارف بیلور کیم مبتلای کاکل اولدم بن
اوکوندن کیم طریق اهل عشقه داخل اولدم بن
نه اوسط حالتین بولدیم نه بیرکامل اولدم بن

غم سودا الدن بنده شاشدم اسعدا زیر
نه مجنون کی لایعقل نه ده برعاقول اولدم بن

سنک عشق کده مجنونم ولیکن اشتهارم یوق
متاع لطفکی المق ایچون سرمایه سز کلدیم
نه علم و معرفت و یردک نه جاه و منقبت یارب
بی نوع بشر رسمنده آنجق ره یولاوار
دمادم داغ حسرتله ففاندن بشقه کارم یوق
اودرلو برهی دستم که حق اختیارم یوق
بحمدالله که برذرده مدار افتخارم یوق
جهانده کام آیلردیم بن اولیدی کراو وارم یوق

نه دارم وار بنم اسعد نه ده میل دیارم وار
جمال یاردن بشقه دیگر برانتظارم یوق

جهانی جنت ایتش عادتا بوعید جان افزا
هلال ایروانک کورمدن بن صبح عید ایتیم
او توررم درد هجر که نماز عیده باشی اکم
قوی اولسون جمله اخوان هنرته صفا بخشا
لباس ماتمی صویم اولورسه جنت اعلا
اولنجه طاق محرابکدن آروای ملک سیما

طعام درد و غم قوتم الم خون دل اشام
لب لعلك فراقيله بجه قان اولسون خاطر
که سنسر حور و غلمان ايله گلز روحه استغنا
نه ممکن سیر کلزار جهانی آرزو ایتک
سنگ چون بلبل خاطر اولوب ای غنچه لب شیدا

تأسف ایلز اسعد پریشان اولدینی یوزدن

وصالک بردها احسان ایدرسه حضرت مولا

ایلز مجنون کبی لیلایی خلیا کو گلز
یوسف حسنکله سرمست اولدیم کوندن بری
اولدی بر مصر محبت سنگ خارا کو گلز
دانه خالک مطاف اهل عشق اولمش کبی
ایلش هر گوشه سنده نقش و املا کو گلز
چهره کل باشک ایتدکجه تخیل سینه ده
شمدی اولمش عادتاً بر باغ رعنا کو گلز
مصحف خال و خط کدن فیضیاب اولمق ایچون
ایلش ترتیب صغری ايله کبری کو گلز
ایتجه واعظ نار دوز خدن حکایت دیکم
اولدیغیچون مظهر اسرار اسماء کو گلز
مست جام بزم وحدت کرم سراسعد کبی
زمره رندانه کیرمش باده پیمای کو گلز

بنم اوج سهای عزتک خورشید رخشانی
بنم اقلیم ربخ و محتک سلطان ذیشانی
همای مهمم چولانکه افلا که باش اکمز
تجرد عالمده لامکاندر شمدی سیرانی
سراپا کنج عشقم سیم وزرقیدن آزادام
جهانی طولدیرر کوز یاشمک باقوت و مرعانی
ایدر بخت سیاه مهن شب دیحور دریوزه
بویار ماه زرافشانی کراولسه کوکده جولانی
شکایت ایلیم سوز درون سینه دن زیر
سحاب آه ايله بازاران اشکم سوندر رآنی
نهدر کرداب دریای محن کشتی صبر اولسه
کچرا مواج حسرت خضر اولور بر کون قبودانی

درون دلدله ای جان داغ فرقت لاله زار آچمش

اونوت اسعد کبی سنده ریاض بزم اخوانی

باغ جهان خراب کراولسون کراولسون
کوکلم بنم کباب کراولسون کراولسون
سیلاب اشک بیقیدی بنای وجود می
دیوانه دل مذاپ کراولسون کراولسون
دور فلکده ظلمت شب اولدی قسمتم
عالمده آفتاب کراولسون کراولسون
یوفدر زمان غمده بکا تسلیت ویرن
عالی ده برجناپ کراولسون کراولسون

ایتدم درون سینه می عشقه کله میکده مخمور کم شراب کراولسون کراولسون
یعقوبه نشئه ویرن رنک و بوی یوسفدر ای غنجه قم کلاب کراولسون کراولسون

کرچه ابوعلی یم بیلنم شفاندر
اسعدده کامیاب کراولسون کراولسون

ایتدیکم کوندنبری عزم و یار افتراق دیده خونیارم اولمش چشمه زار افتراق
بزم دیدارنده یارک باده نوش عیش ایکن کلشن وصلک قاجردم قالدی خار افتراق
خواب اسایش نه ممکن هر کیچه بلبل کبی صبحه دک بن اولشم انجم شمار افتراق
استرم رؤیاده بر کورمک اومه روی ولی پرده اولمش چشم تحت اوزره غبار افتراق
ویرمه واعظ بن کبی مجنونه جنتدن خبر اب کوثر ایله قائمز خاکسار افتراق
شیوه کریانی تعلیم ایلان شیدالرك حشره تک ممنونیدر بو بیقرار افتراق

کرچه صبرم علت سودایه ویردم اسعدا
زخم سینه قالدی اما برکذار افتراق

غزل عربی

من هجرک یا منیتی انی لعلیل والدمع من العین الی الحد یسیل
تالله لقد آثرک الله علینا عن نعتک یا یوسف انی لکلیل
دردنکه زبون اولدیم کزله مک اولماز القال من البال علی الحال دلیل
ایتسه ک نوله بر کمره بو بیچاره ترحم القلب اسیرک والروح دخیل
وقتا که کلور خاطره اول کوزلری آهو الراحة تستوحش والموة تمیل
کسم بخ اولدرسه ک اکر وصلک امیدک الصبر جیل والی النصر سیل
اسعد کبی سودایه او یوب چوللره دوشم الله کریم صمد نم وکیل

معلم ناجینک بر غزلنه نظیره در

کوزلین نیجه شیرینک کل رخسار آلدن که الدک عقلی بیک فرهادینادک خیلندن
شعاع شمع رخسارک لباس لاجووردیده تفوق ایلر البت کو کده کی شمسک جهانندن
مزن کسوه زنکین ایله کلزاره تشریفایت اوتانسون طلوس جنت قدومالا و بالندن

کوزلسین سیرکه کلش جهامک هر جهاتندن یمنندن یسارندن جنوبندن شمالندن
سراپاروح سین برجاننی جسم وهیولاسین منورسین مبراسین سکا مثل احتمالندن
آچارکن غنجه لعلک کلم جتندن اعلا سین عقیقندن شقیقندن انکارندن نهالندن

دوشوب لال و پریشان اسعد بی آشیان جانا
نه ممکن مستفاد اولمق لسانندن خیالندن

مرحوم غالب دده افندیك مسدسنه نظیره در

کعبه رویکده خالک عنبراقشان اولسون زمزم کفتارک اصلا لطف باران اولسون
جلوه حسنکچون ای دل حد و پایان اولسون غمزّه چشمکده بر دم عشوّه نقصان اولسون

یعنی عاشق بر زمان عشقکله شادان اولسون

ادعای عشق هر بر خامه آسان اولسون

غرق آب کریه اولسون شاد لر ناشاد لر کوش افلاکی کرایتسون داد لر فریاد لر
بسته زنجیرک اولسون عادلر شداد لر بنده رفتارک اولسون قامت شمشار لر

یعنی عاشق بر زمان عشقکله شادان اولسون

ادعای عشق هر بر خامه آسان اولسون

ناوک خونخواریکه ای چنکچو ویرمه شکست هر بری اولسون دل عشاقه برخنچر بدست
دیده مستکله قیل شیرینی پست فرهادی مست لر زه اندامه دوشون زاهد راحت پرست

یعنی عاشق بر زمان عشقکله شادان اولسون

ادعای عشق هر بر خامه آسان اولسون

برج عقربدن چیقارمه آفتاب انوری یوزچو بر جانا که دونسون کوی چرخک چنبری
سنبلین میزانه قویسون ماهین ایتسون مشتری باشک سیاره وش دونسون ثوابت سرسری

یعنی عاشق بر زمان عشقکله شادان اولسون

ادعای عشق هر بر خامه آسان اولسون

کلشن نازا یجره اول اشکم کی هر دم روان برده رازکده اول صبرم کی هر شب نهان

اولسون بخت سیاهم وش کمنه کامبران اوج اعلايه يتشسون بانك فرياد وفغان
يعنى عاشق بر زمان عشقهكله شادان اولسون
ادعاى عشق هر برخامه آسان اولسون

يوزو يروب اول زلفه اميدىن دراز ايتك نهدن ظلمت شب آفتابه بونجه ناز ايتك نهدن
سند واركن بوملاحت نازى آزايتك نهدن آتشي حسنكله ياندير سوزى سازايتك نهدن
يعنى عاشق بر زمان عشقهكله شادان اولسون
ادعاى عشق هر برخامه آسان اولسون

خاكر اهك اوزره دوشسون هر زمان بوزجان وتن اشك خونين ايله اولسون هر طرف باغ وچن
قصه يعقوبه دونسون فتنه جام ذقن كاذب وصادق كورنسون سنده اى بوسفدهن
يعنى عاشق بر زمان عشقهكله شادان اولسون
ادعاى عشق هر برخامه آسان اولسون

غمزه چشمكله ايتك آهوى تاتارى تار جوهر لعلكله قيلدك غنجه فرخارى خار
بن دخی اولدم بويوزدن بلبل كلزار زار خاطر ويرانه قيلدم دیده خونبارى بار
يعنى عاشق بر زمان عشقهكله شادان اولسون
ادعاى عشق هر برخامه آسان اولسون

رند وسواى محبت شان و شهرت ايستمز باده نوش بزم عزالت جام عزت ايستمز
خسته چشمك اولان اى شوح محبت ايستمز احتياط ايمه طيبم عشق رافت ايستمز
يعنى عاشق بر زمان عشقهكله شادان اولسون
ادعاى عشق هر برخامه آسان اولسون

لايق اولدر عاشقه دنيايى زندان ايلسون خان ومان راحتين هربتله ويران ايلسون
اشك چشمين آب داغ سينه سين نان ايلسون اسعد آواره وشن بيوسته افغان ايلسون
يعنى عاشق بر زمان عشقهكله شاد اولسون
ادعاى عشق هر برخامه آسان اولسون

تخمیس غزل خالص

ذکر مولا ایله خوشدر مجلس زندانه من فکر لایلا ایله شندر قلب مجنونه من
صانع کنز کیم حب دنیادر بزم جانانه من عشق اولوب روز ازلدن ساقی پیما نه من

عالی غوغایه صالمش نعره مستانه من

ساحه ملک عدمدن حسنک ایچون کلمش جان نه در جانان نه در قالوبلادن بیللمش
التفات یاردن برقطره اولسون ایچمشمز عالم جاندن شراب وصلدن مست اولمشمز

سر وحدتدر همیشه باده میخانه من

قالمدی پروا مقام جمدن هم فرقدن بزمگاه پیرده دویقد صفا و ذوقدن
حسست و مدهوش شرب خوشکوار شوقدن رند و رسوا و قلندر مشرب اولدق عشقدن

عالی باشند باشه طوتمش بزم افسانه من

دوشدی سودای جنونه عقلمز تدیر من ذره لطفکله در تسریر من تنویر من
جو ایش روز ازلدن غالباً تقدیر من دام زلفک دانه خالک اولوب زنجیر من

یوقسه یوقدر عالم دنیاده آب ودانه من

کرچه ذوق ظامریز کلشن وصلته در لیک فیض مغنویمز کوشه وحدته در
تسعدا ایتمه شکایت میمنت محنته در نیجه ییلملردر که خالص هجر ایله ظلمته در

شمعی فیض وصلدن روشن اولوب کاشانه من

حضرت هدایینک غزلی تخمیسدر

عیاندر حالت روح دو چشم اشکبار مدن بیاندر حسرت و حزنم انین و آه زار مدن
بقای نفس خود کام ایله ذوق الم نکار مدن قنایولوب حیات اله شوم که عشق یار مدن

حبت ایستیان کلسون خبر سورسون مزار مدن

حبت ایتمیان جاندن کل رخسار جانانه ایریشمز قوت بازو ایله کلزار عرفانه

تجلیگاه وحدتده نه حاجت جنک وجولانه نسیم روح رحمتدن نفس ایردیسه کر جانہ

بہارستان اولور عالم صفای نو بہارمدن

کلنجہ بزم عشاقہ اومہروی وفا کستر نہ دینا قالدی خاطرده نہ دہ جنت نہ دہ کوثر
فدا اولدی سکا بالجلہ وارم ای بری بیکر فنا ندر فنا بولدی وجودم ملکی سرتاسر

کورینان یردن قالدی ہان آنجق حصارمدن

ا کرچہ تا از لدن تابع اولدم مذهب ودینہ توکل ایلم اما نہ طاعاتہ آیینہ
بتون روح بتون قلم بونی سویلر ہر آیینہ کیچوب دنیا و عقبانی ابرم وحدت سرایینہ

فقیرہ کر کرم اولسہ غنی پرور دکارمدن

فقای قلبسز وارمق نہ ممکن فیض مأمولہ کلیمی نفس سرکش وارلق ایلہ طوغری بریولہ
یوق اولسہ ن سندہ کراسمد دہسن حضرت کبی نولہ جناب پاککہ لائق ہدایینک نہ سی اولہ

مکرکیم ارمغان ایلم کمال افتقارمدن

مشائخ نقشبندیہ دن امیر نکاری حضرتلرینک اشعارینہ تخریمسدر

نور بصرم سردہ کی سودای محمد سودای سرم دیدہ شہلای محمد
آرام دلم سنبیل رعنا ی محمد سینہ مدہ در اول داغ تمنای محمد

کوکلہ مدہ در اول نار تولای محمد

هیچ قالدی باشدہ هوس لالہ احمر ایتمزدل شیدا طلب ساغر کوثر
ہر دم ایدر اذواقی حقیلہ معطر ہر لحظہ قیلور کوکلی رشک آور غبر

افکار دوکیسوی سمن سای محمد

برشخصک اولورسہ اگر اخلاص رفیق توفیق اولور البتہ آنک یار شفیع
مشکاة ہدایتلہ بولور فیض طریق الطاف خدادر ویرر ایمان حقیقی

دلدادہ لرہ زلف جلیبای محمد

ی طوطی خوشکوی قلم طلحه سکوتہ اظهار اید یور اول حق وارمش که ثبوتہ
معراجی و یروب ششمه تخت جیروتہ اسراده صالوب ولوله ملک و ملکوتہ
رفتار شیرین قامت و بالای محمد

تشریف قدومیلہ ملک خرم و خندان انوار فیوضیلہ فلک جنت عدنان
یارب بونہ دولت بونہ عزت بونہ احسان ایام ولیالی همه سرکشته و حیران
رشد زده لبّله اسرای محمد

خلاصم ایدنجہ حق ایچون خالی خللدن آینه می صاف ایتدی خدازنک املدن
اندیشه یوق آرتق نہ املدن نہ اجلدن المنة الله که منم روز ازلدن
پروانه اسمای مسمای محمد

احسان ایدہ لی فیضی اول پیر مفعلم اولدم شو کثافتله براخلاص مجسم
اسعد سکا مودوع وصایای مکرم ای میر نکاری بکا مخصوص و مسلم
سر خدمت میخانه سودای محمد

سلسله طریقت علیہ نقشبندیہ

خالق ارض و سمایہ ایلرز حمدونسا احمد مختاری قلدی عالم نور هدا
حضرت ضدیق و سلمان قاسم و جعفر کهی ایش نشر حقیقت بازید رهنا
بوالحسن ذات مکرم بوعلی کان کرم یوسف والا شیم سالار جیش اصفا
خواجہ عبدالحالق اولدی عارف و محمودہ پیر شیخ علی بابا کلال ایتدی جهانی روشنا
و ادن تخت طریقت شاه عالم نقشبند ایلدی خواجہ علاء الدینی خلقه پیشوا
اولدی یعقوبہ عید الہ احرارای خلف حضرت زاهدله کلدی عالم ذوق و صفا
نور چشم معرفت درویش محمد خواجہ سکی فیض باقیله جهان معنوی بولدی بقا
حضرت احمد مجدد هروة الوثاقی اولوب شیخ سیف الدین وسید نوره نوراعتلا
شاه مظهر شاه عبداله پیر دهلوی حضرت خالدله اولدی قلب سالک رضیہ
سید عالی نسب طہ الحکاریدن صکرہ پیر مرزطہ الحریری اولدی قطب اولہ
ایلرز عرض دخالت درکھی ساداتہ بز اسعد و اخوان دینہ مغفرت قبل ای خدا

تخمیس غزل نورس

کوشه هجراندم اولدم معرض جور و جفا بجز ناز محبت مجمع درد و بلا
حق وار روح روانم اولسه کربندن جدا خیلی دمدرد المدم میدان صفا نیدن نوا

لیتی ماذقها او ماعتا طیت الهوا

نایومی صائممه حدیث ماسوا دن بحث ایدر او یله ظن ایتمه که قانون ریادن بحث ایدر
می قنای قلبدن سروخفادن بحث ایدر نی نوای عشق دن لطف و هوادن بحث ایدر

فی الهوی مالمتی لوکنت تدری ماروا

چشم کثرت بین ایله عالمده اولدک بی نوا قید بند نفس و شیطان خانه ویران ریا
طوبیما مش اصلا مذاقک ذوق صهبائی فنا ای که ترک ماسوا تعلیفن ایلر سک بکا

ماسوا چون اولیه ممکن می ترک ماسوا

غالبا در خاطر ایتمش خدمت دیرینه می قیلدی منظور عنایت سینه بی کینه می
دوشدی فرصت ایلیم اما حکم آینه می نیت ایتمش کیم دله مژگان اوقیله سینه می

لیته وافی و باقی عزوه فیما نوا

دردیمه ناطق دکلای یای کبی خوار اولدیغم سایه قدی کبی باشند آشاغی دوشدیکم
بلبل شیدا صفت فریاد افغان ایتدیکم خسته صائمزمی بی اول کوزلری بیمار کیم

نوشداروی لبندن قلبمه کلز دوا

کوبینه کیتدمسه ده یارین مراده یتدم بخت نافرچام الندن برزمان اوخ ایتدم
کام دل آلمش درندن خواهش اوزره کیتدم فیض قرب آستان بن اوزوم ترک ایتدم

شاه کوبنده کدا اولمقلغم کورمز روا

ترک ایدوب داررد یارن اولدی زاد و بیقرار اشکبارو دل فکار بی انیس و بی نکار
اسعد یجاره به ایتسون عنایت کردکار سخت دامن کیر ایش نورس هوای روزکار

انطوا هل الهوا الالهوا ما انطوی

«نیازی بابا قدس سره حضرتلرینک غزلنه تخمیسدر»

شکر لله فتح اولندی باب انعام کرم جوش احسانه کلدی بحر عمان قدم
دایه دنیا چیقاردی سینه دن داغ الم طوغدی اول مدر رسالت بادی فرش اوزره قدم

صالدی اول نور نبوت یرتوین فوق الامم

حضرت شمس الضحی بدرالدجی نور ضیا سرور اولاد آرم شمع جمع اولیاء
دیده دورانه قلدی خاکبان طوطیا چالوب طبل بشارت کلدی شاه انیا

غلغله طولدی جهان قوندی اول صاحب علم

حور غلمان و پری بولش یوزندن زیب و فر جنت اعلایه دوش نکه تیه بحر و بر
فیض اسرار لبدن کلدی کفتاره شجر نور وجه کدن آیلندی انجم شمس و قر

بحر علمندن بیلندی حکمت لوح و قلم

اولسیدک بحر امکان ایچره بر در نهان لعل یاقوت وز برجده دو تها زری جان
آیه لولاک ایدر آنجق شو اسراری بیان کلیدک عالم سن خلق اولمز دی جهان

دوستلکله یارادلدی ای نبی محترم

شکر اول معبوده کیم اداری اقبال ایلدی شربت کفتارک ایله زهر من بال ایلدی
عاشق صادق اولان عشاقی خوشحال ایلدی بز کنه کار امته سن شاهی ارسال ایلدی

حمد لله سکا امت ایله مش اول ذی کرم

رزه لطفک یتربوبنده درمانده به برغایت ایله درگاه کده سر افکنده به
هم ناصل کیم ایلرایسه که اسعد شرمنده به یارسلو الله شفاعت قیل نیازی بنده به

شول زمان کیم باش آجیق یالین آفاق قان آغلام

بودخی

هوای ساده لرندن ای دل دیوانه تبعیدایت حقیقت مطلب بنده مستقیم اول حق تقریدایت
جهانک کلشنده اختیار بزم تجریدایت باقوب عشق اودینه جانی مشامک بوی توحیدایت

فویه یک نظر برله شهودک روی توحیدایت

شعور اولدجه باشکده کوکل غفلته دورانمه جناب حقه تسلیم اول صاقین شیطانہ آلدانمه
 فنا بحرنده جولان ایت سباحته ایله صاقلانمه شو ماهیلر کی کندینی دریادن جدا صانمه
 احاطه ایلش هر یانه باق هر سوی توحید ایت

بش اون کون عمر دنیا دکزای دل فکرو تدقیقه سمند همی سوق ایله جولانگاه توفیقه
 ظهورات و بدایعه ایشک حصر ایله تطبیقه صالنه چاه تقلیده صعودایت اوچ تحقیقه

سکا سندن سفر ایله سنی سن طوی توحید ایت

نعیم روضه رنگین شمیم لاله ونسیرین جمال نازک اندام و وصال لیلی شیرین
 یرنده بوی صفوت یوق قوایلر سنی غمکین اضافاتی براق کوزدن آجسون دیده حق بین

تماشای جمال شاهد دلجوی توحید ایت

درون سینه دن غافل جهات سته دن آگاه اولاشمز کعبه آماله حیرتده قالور کرام
 وارایسه دیده دل اسعدا کور هر تفرجگاه صلوة اهل قلبک قبله سیدر ثم وجه الله

نیازی دورمه دائم سجده ابروی توحید ایت

بو دخی

ماه خور ارض و سمانار و هوا آب و تراب هر یری آیات حقندن اولدیلر بر فصل و باب
 خواب غفلت الویر بر یری زاهد عالی جناب آچ کوزک دلداره باق رفع اولدی یوزندن نقاب

ظلمتی سوربدی چیقاردی آره یردن آفتاب

رندور سواو قلندر عاشقه سن باقه خور نفسه خدمت ذوق رغبت ایلر البت قلبی کور
 مجلس عشاقه وار آلام عشقی صانمه زور شول «سفاهم ربهم» خمرین لبندن ایچیده کور

قطره سین نوش ایلین عشاق ابد کور مرز عذاب

عشقدر تیسرایدن هر بر مرادک وصلنی بر مریدر که اسرافیل کسمز نسلنی
 شرح ایدر قانون حکمت اوزره باب وصلنی مکتب عرفانه کبر او قو بو علمک اصلنی

کوردکه نیجه درج اولوبدر بو علمده درت کتاب

آلمیان حصه شو عالمدن چکر دانم تعب اوج عرفانه اولاشمز غره عز و نسب
طوغریسین ایسته رمن ای طالب بود رسم ادب هر نه سوز که سویلنور عالمده ترکی یاعرب

طوت قولاغك كیم سكا در جمله دیل لردن خطاب

بن نه حاجب سویلیم اثبات ایچون آنا ره باق دور بین عشق ایله کل سن دخی دلداره باق
اسعدا ایستر کل ریحانه ایستر خاره باق هر نه کیم آورر کوزك آندن جمال باره باق

چونکه کندی ای نیاری قالمدی اصلا حجاب

کورد که حال زار کی محبوب ایدر احسان سکا ترك ایت هوای عیشکی لطف ایلسن جانان سکا
صرف ایغه ضایع وقتکی ویرمن شفا سیران سکا ای درده درمان ایستیان یتیمی درده درمان سکا

ای راحت جان ایستیان قربان اولان جاندر سکا

بزم معارفدن سنی یوق ایلش بو وارلغك محضا بو یوزدن درسنگ جانان دن اغیارلغك
اولدر شوقفس سرکشی او کره ن طریقن بارلغین یغما ایدرسك وارلغك کیدر کوکلدن طارلغك

محو ایله سن اغیارلغك یار اولیسر مهمان سکا

نای دمی آساهر که فاش ایتمه سوز و ساز کی کثرت ایونده کورمه سن ا کرام ایله اه نازی
پروانه وش یکرنگ اولوب بر ایله شمع نازی توحیده طابشور او زکی کیمسه به آچه رازی

شیخ ایزینه طوت یوز کی شیخك یت برهان سکا

شیطانله اویمای جوان لطف ایلمز اصلا ییلان خواب تغافل الویر بر یول او زره سن آرتق او یان
راه ثوابه اول روان ایتمه تر در بر زمان سرمایه بو یولده همان تسلیم اولور بو کاینان

صدیق له طیان ایتمی کور احسان سکا

عشق وهوادن ویر خبر در دسر غوغای قو پیر مغانه بنده اول اسکندر دارای قو
محبوبی طوت اغیاری قواعلابی طوت ادنای قو دنیا ایله عفا بی قو اولایله اخرای قو

وار اول قوری سودابی قو مطلب یتربحان سکا

اولدجه خادم نفسكهرام ايمه سن دلداركي عشق آتشي باقه دن كرم ايمه سن بازاري
زهدريادن توبه ايت اي بيلميان رفتاريكي جاندن طلب قيل باريكي ويرجاني بول ديداريكي

يوق ايله كندى واريڭي كيم وار اوله جانان سكا

وارد قدده بير كامله طاش اولسه دل يوشاغ اولور فرعون ايله فضلك يقين برموردن آلاڭاغ اولور
اولدكسه واقف عجزينه ادنا عمل برطاغ اولور چور وكر كرهپ صاغ اولور زهر ك قوياغ اولور

طاغلر يمشلى باغ اولور جمله جهان بوستان سكا

يروانه بيچاره وش جان وجكر داغلر ايله ك عشقك بيلور سين فيضى اولدم اكر هشيار ايله ك
ين تيمدى آچيق سويلرم سنده ايتيت بيدار ايله ك قوللوغه بل باغلر ايله ك شام وسعر آغلار ايله ك

صولر كي چاغلار ايله ك تيز بولنور عمان سكا

اخلاص ايونده ايلز تاثير تسبيح سواك محبوب آرار استر ديلر بر با كبازدردناك
اسعد كي سنده همان ايكي جهانده ايمه باك يوزك نياري ايله خاك درددايله بغرك ايله چاك

قليك سرايك ايله باك شايد كله سلطان سكا

پادشاه جتتمكان سلطان سليان خان قانونى حضرتلرينك غزلنه ياييلان
تخميس در

حمدالله كيم ازلدن نورك اظهار ايلدك فتح ايدوب ابواب كنجي كوهر ايتار ايلدك
كنت كنزا سربنه مرآتى آثار ايلدك دست قدرته يوغيكن عالمى وار ايلدك

كيمنى مسلم قلوب كيمنى كفار ايلدك

حكمتك فهمنده عاجز آلت سمع وبصر قدرتك در كننده قاصر قوه عقل بشر
هاشميدن احمد مختار ودر يادن كهتر خاردن كللر ينوردك نخلدن خرماي تر

عبرت ايجون قوللريكه حكمت اظهار ايلدك

معجم قالوا بلادده امت خير البشر فيض احسانكه بولدى بر عجايب زيب وفر

عين حكمتله كه قیلدك عالمه بردم نظر کیمنه ویردك بهشت و خلعت و تاج و کمر

کیمنك یرین جهنم منزلن نار ایلدك

هرکیم ایلر ادعای قابلیت باشلوجه جهلنی اظهار ایدر بندن ایشیتسین دوغریجه
امروفرمان هپ سنکدر شیمدی بیلهدم ایوجه کیمنك قدیخی قیلدك سروعر هرمدن یوجه

کوزلرك ياشك کیمنك جوی انهار ایلدك

فهم اولان باشنده ایلر ذات باککچون خنوع که رکوع و که سجود و کاه تسبیح و محجوع
قدرتک اظهارینه برزده چون ایتدك شروع روزی روشن ایلدك امرکه کون ایتدی طلوع

کیجه بی انجملر ایله زین ایدوب تار ایلدك

اول زمان کیم خانه خاصکده بوجهل لعین اولدی جیران جناب رحمة للعالمین
جمع اضداده کمال قدرتک ایتدم یقین کللر ایله کلشن ایجره خاری قیلدك همنشین

کیجه لر تا صبحه دک بلبلری زار ایلدك

قیسه ویردك حسرت لیلا ایله محمرا و کشت کوه کن فرهادی قیلدك مبتلای کوه دشت
اسعدی عشقکه ایتدك میل دنیادن گذشت زاهده ارزان قیلدك کوثر حور و بهشت

بو محبی بنده کی مشتاق دیدار ایله دک

یا شفیع المذنبین یا رحمة للعالمین قطره نور کدن اولمش خلق افلاک و زمین
بنجه ایتسین وصف ذاتک بویله بر عبدکین اولدی حقکده سنک نازل چوطه و بسین

خاکروب آستانک شهر روح الامین

کیم سنک کیبی اشارتله ایدر شق قر کیملر ایچون نطقه کلش نافه و شاخ شجر
طوهری وصف ایتمش سنی اول پادشاه معتبر حسنک ادرا کنده عاجز چشم ارباب نظر

قاصر اولمشدر کمالانکده عقل خورده بین

ای خوش اول معراج کیم عالم قور بیوش ایدی عالم علوی سنکچون حلقه هپ در کوش ایدی

ایلدی نعلک زیارت هر نه کیم مفروش ایدی او قودک لوح ازلده هر نه کیم منقوش ایدی
اولدی ظاهر سکا علم اولین و آخرین

خیلی احسانلر اولندی سایه سنده ملته خیر امت خلعتیه مظهر اولدی نعمته
جمله عالم دوشمش ایکن درلو درلو محنته روز محشرده ندا جنتدن ایره امته
هذه جنات عدن فادخلوها خالدين

کندی اعمالله ایتیم یا شفیی مفخرت بمار عصیان ايله قطع اولزطریق آخرت
اسعد آواره اولسون شاهدیم بیعذدت اول آخر بومجی سندن اوامر مغفرت
ایکی عالمده چوسنسین رحمة للعالمین

بودخی

حسرتکله قانلو باشم نشسته ملدر بکا آم وزار ایتک قدیمی بر تعاملدر بکا
خا کرا هکده دوشن خاشاک سنبلدر بکا کلشن حسنکده خدک بر قزل کلدر بکا
مرغ دل آوازه سی فریاد بلبلدر بکا

مسند مستانه بی ویرمش خدا عاشقلمه فتح اولور ابواب جنت ابتدا عاشقلمه
کلدن آخر کرچه کورمز لر روا عاشقلمه سکا دوشر ایلک جور وجفا عاشقلمه
عاشقم هر نه قیلار سن قیل تحملدر بکا

مست صهبای محبت مبتلای چشم یار حسرت خالکله اولدم خیلی مدت بیقرار
شول عجایب که ینه مجبور کم ای کفرار دوشروب سودایه شیدا ایلان مجنون وار
بوینه زنجیر اولان زلف ايله کا کلدر بکا

کوه محمرا کلشن اولسه سنبل وعره طولو دشت در یا حوض اولور سه زمزم و کوثر طولو
التفات ایتیم برینه قبلده کوه طولو کان دلدله خواجه عشقم کوزم جوهر طولو
بار غم درد وایم جمله تحمیلدر بکا

عشقسز اولمز کسنه پنجه همدن خلاص عیش وعشرتله نه ممکن حزن و ماتمدن خلاص
اسعد آسا استر ايسه کايکی عالمدن خلاص ای محبی عشق آرا کیم یوقدر رهمدن خلاص
چاره سی آنک همان آنجق توکلدر بکا

قطب العارفين شمس الدين سيواسی حضرت تلرينک غزلنه یا ییلان تخميسدر
جاهکله صاقین خالق آکاهی اونوتمه باغله کمری خدمتی الهی اونوتمه
آلدامه شوتخته صکره کی چاهی اونوتمه ای غافل اویان رحلت نا کاهی اونوتمه
یول قورقولیدر قورقوسی چوق راهی اونوتمه

شاهان سر افراز سلاطین سینه بیکرله اولوب خاکله یکسان سویه
معلوم و مسلم ایکن ای دل شو قضیه مغرور اولوب دولت دنیای دنی به
صاقین ایتروب دینکی الهی اونوتمه

دنیا ده نه خسرو اوله جقسین نه فرامرز اولسه کده بيله آنله نندی شو وفاسز
نوبت سکا وارد قدده کچور جور و جفاسز کوچ ایتمه کوچک یتدیکنه کیجه و کوندوز
ناکاه ایریشور آم سحرکاهی اونوتمه

پرفتش و نکارینه کوزم باقه جهانک زندان بلایه صوقر آخرتن وجانک
ذوقنده بقا نشنمی یوق دار فسانک براوخ دیمه سینه بوکون آلدانمه جهانک
صونکده آنک دردی ایله آهی اونوتمه

دنیا ده بوکون طوبیلا دینک یارین اولور هیج عقبایه مفید اولدینی اعمالی بولوب سیج
ربط ایله قلبک غم دنیا به بیراق کیچ دربندینه موتک یولک اوغرا تیزا کر کیچ
اول یکمسی دشوار کوزرکاهی اونوتمه

لطفک بوکون اولما زسه پریشان و فقیره محشرده جوابک نهدن اولور شاه کیره
رحم ایت الک کجدیکی نعمتله صغیره ای چشم حقارتله بقان مرد حقیره
اول فقری ایله فخر ایدن شاهی اونوتمه

دنیا به مسافر کلنگ راحق یوقدر اندیشه راه و خطر و خشیتی چوقدر
هر چند که اسعد بوکی قورقوسی یوقدر بوباغ جهان ایچره هوا یوللری چوقدر
شمسی بوری سن حقه کیدن راهی اونوتمه

(تخمیس غزل نورس)

اولدی غارتینه سرمایه تقوا و صلاح کلدی بزمه بو کون اول راهزن فوز و فلاح
مژده ای دل نظر دختر رز اولدی مباح چکیلوب طلعت شب طوغدی کون آچلدی صباح
قم ندیمی ادر الکأس وزدلی فی الراح

کوردم بوی صفا ذره جه سزدن صوفی کوکل او کرمدی برشی دیلکنزدن صوفی
شمی اوز نفسی قورتار المزدن صوفی طلب رسم فلاح ایله بزدن صوفی
نیلسون اهل خرابانده آیین صلاح

کوردم اول شمع شبستان رخ افروخته می یاقدی پروانه صفت بوجسد کوفته می
آچسون کیمسه شود مده دهن دوخته می خامه شرح ایتسه اگر حال دل سوخته می
تملی من حسرائی صفحات الالواح

سویلدم عشقه بناشمه حذر ایت تهلکه دن کوکل آلدی رمدی اصلا شوقدر ویلکه دن
چیقدی برکرده الدن ظفر ماسکه دن هر نه ایتسه بن آنی قورتاره نم مهلکه دن
لیس یا صاحب للقلب من العشق نجاج

غن عشقی نه بیلور مردم نادان و بیغ جانی استرسه اگر یارایده من عقل دریغ
ایشت اسعد نه دیر اول شاعرو ممتاز و بلیغ اولدیر سه نوله نورس بنی اول غمزه سی تیغ
عاشقانک اوله کلش قانی معشوقه مباح

(بودخی)

آکلش یای کی قوسک الده زور بازولر باش اکشن حسنکه لطفک کورنجه شاه مهرولر

بنی اولدرمکه کافی دکللی دست و بازولر نه درای یار دلجو سنده بومژکان و ابرولر
شکنلی چینی سنبللر زرهلی حلقه لی مولر

ا کرچه بوعلی تسخیر ناسه خیلی قادرمش کورنلر حکمت عینک بیلورلرکیم اوقاصرمش
نکاهک عقلی باشند صبری جان و دلدن ایرمش سنک ای مست نازم چشم فتانک نه ساحرمش
که حیران اولدیلر تعین افسوننده جادولر

وصیت ایلرم جانا سماع لطف ایله الیر کوزم یاغن بن آسا بر شهید عشقه باغلا تدر
نوی الفراقی بلبل شیدایه سنو یل تدر اولورسم درد چشمکله بنی جولرده دفن این تدر
که کلسون خاک قبرم اوزره مسکن دوتسون آهولر

کوکل عشقکله سرگردان اولوب ترک دیار ایتمش آلوب تاب و توان قیس آسانی قرار ایتمش
سیه روز ایلش بختم تملدن تار و مار ایتمش سواد حاجک ای سرو دلجو جانه کار ایتمش
عجب می اقسه جا جا دیده دن جو جو قره صولر

صبا کرچه کزرقیلمش خطا و خطه خویه ولیکن اولماش مالک بودرلو غنبرین بویه
صنانس شمدی مھر ای مجازی ایلش بویا کلورکن چین زلف یاره یوز سورمش صبا کویا
که نشر اولدی جهانہ نکهتندن غنبرین بولر

آکلز قامی آیا کورن چفت ایندیکی طاقن قاچرمن کوهر عقلک آچر سه لعل براقن
یازلمش کوردم اسعد سیر ایدرکن عشقن اوراقن شکست اولزمی نورس بیخه آرامی عشاقک
چیقنجه استیندن ناز ایله اول سیم بازولر

بودخی

مژکانلرک الدن بخانه راه اولیدی محرابکی بیقاردم کر قبله کاه اولیدی
ریاضتم ریادن بی اشتباه اولیدی سینه مده کرمؤثر بردود آه اولیدی
رخسارکی یقاردم کر کوکده ماه اولیدی

قاشکه طاق کسرا عینله بن دیردم کیسوی تابدارک زنجیر عدل ایدردم
شاه رخک اوکنده بوینی برا کردم اول سنک الکندن دعوايه بن دوراردم

عالمده عاشقانه برداد خواه اولیدی

ابروی بی غلافک چکسیدی ذوالفقارین مژگان موشکافک ایتسهیدی صف قطارین
سنبلارک دیزیدی پیاده وسوارین خطک حبش قولیه السیدی فس دیارین

حسنک سواد چینه تک پادشاه اولیدی

ظن ایلدم که عشقک اسیری شاه اولورمش افتاده جمالک سباه ماه اولورمش
حقا که بعض ظنم خیلی کنه اولورمش چشمک کورنلرک هپ بحق سیاه اولورمش

بن چشمکی کوریدم بختم سیاه اولیدم

جان هنریم ایتدک بیگانه اوز تئندن قورقم بودرکه برکون تاکه چیه ایوندن
اللهه بن صیفیندم درد فزاق الدن ال چکدم ای نکارم و صلاک تمعنندن

رویکه باری بنده تاب نگاه اولیدی

دور لبکده جانا آرام دل بولیدم قاشک اشارتیه قارشوکنده برطورایدم
شو حسرتی کفنله مزاره آلیایدم عمرم ایچنده سندن بردم وفا کوریدم

راضی ایدم غمکه عمرم تباہ اولیدی

مجنون وصاله ایرمز دارالشفا یولندن سر منزله اولاشمز سیر وصفا یولندن
اسعد کی ایریشور جوروجفا یولندن کوچش مراده ایرمک نورس وفا یولندن

ای کاشی کوی یازه بریشقه راه اولیدی

فضولینک اشعارینه تخمیس

خاکهای حضرت پیرز کرامت بکلهرز بندکان شاه مردانز عنایت بکلهرز
صانمه ای زاهدکه مال جاه راحت بکلهرز نیجه ییللردر سرکوی ملامت بکلهرز

لشکر سلطان عرفانز ولایت بکلهرز

مسجد و محرابه ایتمز کو کلز اصلا نظر سبحه و سجاده دن ایتدک تمامیه کذر
حب دنیای دیدن اولمشمز آزاده سر ساکن خلك در میخانه یز شام و سحر

ارتفاع قدر ایچون باب سعادت بکله رز

عشقدر قالدو بلادن قسمت موهوبمز التفات یاردر معشوقز مرغوبمز
ایلر یوزجان فدا ایسترسه کر محبوبمز جیفه دنیا دکل کر کس کی مطلوبمز

بر بلوک عنقلرلر قاف قناعت بکله رز

داغلرلر جان و جگر هر شب فراق یاردر آغلرلر قان آغلرلر هب دیده خونباردر
فرقز یوقدر سرمو عندلیب زاردر خواب کورمز چشممز اندیشه اغیاردر

یاسبان کنج اسرارز ولایت بکله رز

بستر تجرید اولنجه فرش حانمانمز غبطه ارباب عرفان اولدی حال و شانمز
کولدریر اهل سمای کریمه فالانمز صانمه کز کیم کیجه لر بیهوده در افانمز

ملك عشق ایچره حصار استقامت بکله رز

نخمیس ضیا پاشانک شعرلرینه

وار مجلس رندانه می ایچ عشق خدادن ویر قوتی بازویه دم اور ملك بقادن
بتخانه به بکزه تمه ایچیک حب سوادن برقطره ایچن چشمه بر خون قادن

باشن آلاماز بردها باران بلادن

مسعود ایدمه من شخصی نه میخانه نه خانه سعی ایله جوانم قدری ایتمه بهانه
وارمازسه ک اگر صدقله بریر مغانه آسوده اولم دیرسه ک اگر کله جهانم

میدانه دوشن قورتیلاماز سنک قصادن

کلشنده کل اولمزسه اگر بلبل او شوشمز شمع اولمه برخانه ده پروانه او چوشماز
یچاره اولان چاره اقبالی دوشونمز بی بخت اولانک باغه برقطره سی دوشمز

باران یرینه در کهر یاغسه سمان

کاظم پاشانک ایکی بیتنه تخمیس

جبالکدر ویرن زینت نقاب قاب ایله قوسه کمالکدر ویرن هیبت سپاه جن ایله انسه
کیچوب افلاکی صیت حشمنک حیرتده درعیسی سن اول شاهنشاه لولاک مسند سینک بیک وسه
عصا برکف قابو کده باسباندنر یار سول الله

کذا

سن ایدک حضرت حقک حییی صبح و حدتده آنکچون اولدک ای مه شاه عالم شام کثرتده
نفر د ایلدک اول و آخر شان وشو کتده سموات وزمین آنجق صد قدر بحر قدرتده
وجود کدر آنک در یتیمی یار سول الله

حقی بک مرحومک بر بیتنه تخمیس

سالک راه حقیقت اولمیان اولمز ولی توره قلب ایتمز عطالت عنصر آب و کلی
حضرت ملایه وار تا قلبک اولسون منجلی تند بار ماسودان شعله شمع دلی
حفظ ایچون فانوس وحدتدر کلاه مولوی

مجلس مشایخ ناظرینک غزلانی تشطیر یعنی ایکنجی و اوچنجی مصرع اعرم
مشار الیهک بیتی آراسنه کیر مشدر

کلدی اول دملر که عالم آمو نالان ایلسون بلبل آساهر سحر فریاد وافغان ایلسون
سینه سین پرداغ ایدوب چاک کریبان ایلسون لاله ش خون جگر دین بغرنی قان ایلسون

کلدی اول ایام کیم اهل زمین و آسمان حورو غلمان جن و انسان مردوزن پیر و جوان
سینه سوزان دلفروزان دیده بر اشک روان آه صبح و شام ایله آفاق ویران ایلسون

یا ایدوب کرداب اشک حسرته غرق وجود مست و لایققل نه ذکر و فکر و نه بانک و سجود
نه طعام و نه شراب و نه قیام و نه قعود آتشی غیرتله یا جسمینی سوزان ایلسون

یعنی کیم عشر محرم کلدی بوقلب حزین هندلیب زاروش هر دم ایدر آم وانین
کوچدی بردن کچدی کو کدن بویله بر شهباز دین وردینی مآسرای دهره اعلان ایلسون

ایتدیلر سبط رسول اکرمی آنده شهید نور چشم مرتضی محبوب محبوب مجید
لعنة الله تعالى کل کفار عنید حاش لله کیم بو حالی اهل ایمان ایلسون

بویله کافر ظالمک حامیسنک ذوالانتقام لاشه مردارک ایتسون جای طعن خاص وعام
آتش دوزخله اولدجه معذب عام عام غنجه آمالنی کلنار حرمان ایلسون

ماجرای اهل بیتی یادیدوب آدم اولان مخلص شاه رسالت سرور عالم اولان
حسرت حزن واسفله حاضر ماتم اولان یالکنز بودم دکل هر آن افغان ایلسون

آسمان استر ایسه عالمده رفعت بولمه بی سایه شاه ولایتده مزیت بولمه بی
اول سراج الحق حسین ایله مودت بولمه بی ماه و مهرین اولدنی بویولده قربان ایلسون

انتقام آلتق او کافردن اگر ممکن ایسه جانی ایلر فدا بریکمه کر مؤمن ایسه

خاندان مصطفی به بنده محسن ایسه

دل او وادیده فدای جوهر جان ایلسون

برادر زادهم یحیی افیدینک منظوم مکتوبنک بالتخمیس جوابی یازلمشدر .

یاندی جانم آتش فرقله ای شوخ شباب عالمی طوتمش درو نمندن چیقان بوی کباب
رحم قبل بیماریکه ای دابر عالیجناب داغدارم زخمه مرهم اوروب قبل برثواب

کل کل ایله دود آهمدن عزیزم اجتناب

مات ایدر مهر و موی شاه جمالك هیبتی سبعه سیارده دن آلدک جوانم رغبتی
کورمدم حسنک کبی کزدم دیار غربتی بر تو نور جمالك بدر ایله یوق نسبتی

اقتباس ایلر سنک رویکدن ای مه آفتاب

جان ایله کلدیم لېکله ایلیهیم بیع و شرا لیک عشقک آلدی بندن مایه چون چرا
ایلدک جانم پریشان قاله گلز ماجرا دانه لطفه اسیر اولدم رها قیل سرورا
نوته هجر کله هر دم ایله جانم مذاپ

کیسه یاقز برنکله عاشق دیوانه سین رحمت او قور شیرینه هراشیدن افسانه سین
برق رویک لمعه سی ییقمش تم کاشانه سین نار شوفک شعله سی یاقش کوکل پروانه سین
بحر عشق ایجره اولوب هر بر سر شکم بر حباب

قان ایله آلوده قیلدک دیدۀ کل چینی قویمدک طوقه کورم اول لاله زنکینی
تینگ ابرو ایله کسدک رشتۀ تمکینی تیر مژگانکله دلدک سینۀ غمکینی
آتش عشقکله بریان اولدی مانند کباب

کلدی ایام بهار واهل عشقه امتیاز چوشش عوغایه کل ای عندلیب دلنواز
برده اعلادن آل ایتمه فلکدن احتراز دیدۀ بختم اویاندر خوابدن ای نفه ساز
بزم عشاقی مزین ایله ایله بی چنک و رباب

مؤمن و کافر ایشیتسه رحم ایدرافغانمه قان دوکر کوزدن باقارسه دیدۀ کریانه
اسعد شیدا کی بنده مه تابانه عر ضحالم کرچه کوندردم در سلطانه
تزهت بیچاره هرگز آلمدی آندن جواب

تخمیس دیگر

مجروح اولهلی غمزۀ خونخوار نکاره جانسز جسدیم بکیزه دی برستک مزاره
دو قنوره دیدم وار ایسه رحمک دل زاره «چک نیشتر یکی آچه صاقین یاره مه یاره»
«عشق خسته سیم نافله یوق درد مه چاره»

کذا

عالم مضاده کوردیم دلبرک اندامی بلبله دوندم کورونجه عارض کلفامی

دانه لر صاحبشدر اما خال قویمش نامنی دسته دسته ایلمش کیسوی غنبر فامنی
صید ایچون مرغ دل عشاقه قورمش دامنی

کذا

خیلی دمدر کوردم اول قامت شمشادی خنده سی آشوب دوران دلبر بهزادی
نه یله تلطیف ایله نی زن کریه و فریادی می له تسکین ایله ساقی آه آتشیزادی
بك خرابم کل سونیدر خاطر ناشادی

کذا

ای کوکل آلدانه یارک عهدینه ییانه اعتماد ایتک خطادر لطفه احسانه
صادق ایسه ک قیل تحمل جوربی پالانه عاشق اولدر کیم قیلار جان فدا جانانه
میل جانان ایتسون هر کیمکه قیاز جانه
صورت زیبای دلبردر خیالی عاشق کریه وافغانده در ذوقی جفالی عاشق
وار ایسه پروانه در آنجق مثالی عاشق جاتی جانانه ویرمکدر کمالی عاشق
ویرمین جان اعتراف ایتک کرک نقصانه

کذا

غائب اوله لی دلبر هرثانیه سال اولمش عاشق لر نی کوردم کوزیاشری آل اولمش
میخاه لر ی کزدم مأوای ملال اولمش کلزازه نظر قیلدم ویرانه مثال اولمش
سیران وصفالر هب برخواب خیال اولمش

رباعی

عاشق لرك اكلنجه سیدر آه شبانه فریاد و فغاندر طرب عشقه نشانه
چاك اولدیفنه سینه سی ایلمی تأسف اوغراسه اکر زلف پریشانکه شانه

ای آفتاب حسنگ برنور ایدن جهانی وی ماهتاب روبك تنویر ایدن جهانی
شرح ایتیمیدی جاهك معنای غروشانى بیلدیرمسیدی ذاتك فحوای حسن وانی
بن بونلره دیردم الفاظ بی معانی

صهبای ازلدن می اینجلر یاشاسونلر سجاده لرین لوت ریادن ییقاسونلر
وارسون سكا محبوب خدادار دیسونلر ایچ باده کوزل سو نه دیرلرسه دیسونلر
میخانه ده یات اوده نه دیرلرسه دیسونلر

آدم اوله مازا حسن تقویم ایله اکرم تقوادر ایدن اهلی انسان مكرم
علم و عمل ایتمزسه اگر قلبی تنویر شیطان کسبیلر نفس حیثی ایله آدم

اسکداری شیخ خواجه عثمان افندی ایچون تاریخ وفات

ظلمت قبردن آسوده دلز پرنورز لطف مولایه تشکر ایدرز مسرورز
سایه حضرت نقشیده مبشر اولدم سال تاریخم ایچون سویلدیلر (مفقورز)
۱۳۳۳

سؤال و جوابی بر تاریخ

ایله نه بی شکرانی بکم نشئت والا س ج س ج س ج
ویردی سكا کیم حق نه بی بردختراعلا
حوری نه ده سی خلقی سنبل نه سی زلی س ج س ج س ج
بو خوشی غنیر کل رخساری مجلا
بکنزر نه یه الماسه نده زیب و فرنده س ج س ج س ج
اولسون نه اوزون عمری خوش اولسون نه سی قلبی س ج س ج س ج
خرم ابونیله کیم ایتسون آنی مولا

بر لطف الهیله تمام اولدی نه تاریخ ^{س ج} هر دم یاشاسون قصر مزکاده معلا
ای توحیداً حقیقیاً بان قال ان الله
ما وحد الواحد من وحده وحده الفانی اذا اشکره
من اسند الفعل الى نفسه اشرك بالله ولو وحده

مخلص طریقت شاهین لصفی پاشا مرحومک تاریخ وفاتی

صادق دولت و دین ذات سماعت آیین صدق و اخلاصنه شاهد نیجه اصحاب یقین
واغدار اولدی فراقیله نیجه جان عزیز سفر آخرتی ایتدی نیجه قلبی حزین
جمله ارباب وفادن دیلر اسعد هر کون ایده لر فاتحه و خیرینه ملحق آمین
ایسته دم سال وفاتن دیدیلر هادیمه دن بال آچوب جنت ایچون لطف ایله روح شاهین



مولد شریف حضرت فاطمہ الزہرا رضی اللہ تعالیٰ عنہا

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| اول اللہ آدینی ذکر ایدہم | فکر ایدوب الطافہ شکر ایدہم |
| ہر کیم اللہ دیسہ البت شادارلور | شہسز ویرانہ سی آباد اولور |
| ذکر حقہ حصرایدن افکارینی | خالق آسان ایلہ ہر کارینی |
| لاجرم اللہ دین مسرور اولور | ہر خطاسی عفو اولور مغفور اولور |
| بزدخی ذکر ایدہم مولا مزی | اہل ایمان جون یراتمشدر بزی |
| تا کہ رحمت ایلہ بز قوللرہ | جنتہ طوغری کیدن راہی ویرہ |
| بردرر خلا قدرر پرور دکار | حی و باقیدر جناب کردکار |
| دست قدرتہ یرادی کوکلری | عین حکمتلہ زمین و طاغری |
| ہم بتوردی یردہ اشجار و نبات | ویردی حیواناتہ آنلردن حیات |
| آدمی قیلدی شریف و پاک رو | نیک طینت نیک سیرت نیک خو |
| کلدی نسلندن جناب مصطفیٰ | نور پا کندن بولوب عالم صفا |
| اولدی مرآت کمالات خدا | مظہر ذات و صفات کبریا |
| خلق اولندی سایہ سندن عالین | شش جہات و ہفت افلاک و زمین |
| کعبہ اقصیٰ زمزم و رکن و مقام | دار دنیا دار عقبیٰ بالتام |
| عرش و کرس و انس و جان کون و مکان | انفس و آفاق و فردوس و جنان |
| ماہ و خور اولدی سماءہ منجلی | بردہ بو بکر و عمر عثمان علی |
| پادشاہ کشور اسری اودر | جد سبطین و ابوالزہرا اودر |
| باعث ایجاد کل فخر رسل | قبلہ کون و مکان ہادی السبل |
| تاج تخت جان جسم اہل بیت | قبضہ دار مارمیت اذرمیت |
| رحمۃ للعالمیندر بی کان | اولدی محبوب خدای مستعان |
| باغ جنتدن دیلرسہک رایحہ | احمد و آل عباہ فاتحہ |

مطلبه کلدی صره ای سامعین
 بویله جه ضبط ایلدی اهل ثقات
 اول خدیجه فخر عالم زوجه سی
 بر کون ایلرکن تفکر جنتی
 التماس ایتیش او شام کشوره
 کلمش اول ساعتده جبریل امین
 عرض ایدوب ای رحمة للعالمین
 ایکی الما باغ جنتدن سزه
 هم بیورمش اول خداوند حبیب
 دیکرین قیلسون عطا خاتونه
 در عقب زیر غشا ایتسون آنی
 خلق ایدر زهرای مولای کریم
 حقت امریله همانم اول حبیب
 اول خدیجه حضرت خیر النساء
 نور زهرا ایله اولمش حامله
 مشر کون ایسه او کونده دیدیلر
 ایتدیلر تکذیبینه جون اتفاق
 یک حزین اولدی خدیجه محترم
 ناکهان رحمنن ایشندی اودم
 اول دخی لاتخزنی لایرهمی
 یعنی اصلا ایله حزن وهراس
 اولدی عیسی وار اولدم راز کو
 فاطمه حقنده کی لطف قدیر
 کندنی ممتاز ایدوب ذات خدا
 نام ونعتی فاطمه زهرا بتول
 جان قولاغیله بو سوزی دکلین
 عالمه نقل ایلدی جمع روات
 مؤمنین و مؤمناتک آنسی
 آرزو قیلمش اوناز ونعمتی
 جنتک اثمارینی بر کز کوره
 اللرنده ایکی سبب سکرین
 اول خدای قادر و رب معین
 کوندروب فرط محبتدن سزه
 برینی قیلسون تناول اول حبیب
 حرمت اولسون ذاتنه مادونه
 نور ایله سیراب قیلسون هم آنی
 اول جوادو اول رؤف و اول رحیم
 زوجه سینه ویردی نوردن نصیب
 همسر پاک جناب مصطفی
 وضع حمله منتظر هب عالمه
 مصطفی حق ایسه شق ایتسون قمر
 اهل کفر و اهل تزویر و نفاق
 دیدی ایوای ای بنی محترم
 کومر آسا بر حدیث منتظم
 ان ذات الله مع ذات ابی
 والد ماجدله در مولای ناس
 کرجه رحم ایجره ایدی اول نیک رو
 یوق اکا نسوان ایچنده بر نظیر
 انیا تبریکن ایلر سه روا
 مادر سبطین هم بنت الرسول

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| جفت پا کی صفدر بدرو حنین | کنیه سی ام الحسن ام الحسین |
| جذا نم الحسب نم النسب | ام محسندرینه اول منتخب |
| جنت ایجره هم شفیع امتلره | سرورایتش حق آئی خاتونلره |
| حقلرنده وارد اولدی لاجرم | (بضعة منی) حدیث محتشم |
| قاطمه حوری* انساندر دیدی | جسم ایجره عادنا جادردیدی |
| آرزو ایتدکده جنت بوینی | موس ایدردی قوقلرایدی روینی |
| حملک ایامی اولدی مقضی | اولدی وقتاحقک امری مقضی |
| هم جهادی لا آخره نک یکر میسی | سال فرخ بعثتک برنجیسی |
| جمعه کونی طوغدی اول بریمنه | هجرته قالمش ایکن اون اوچ سنه |
| منتظر تشریفه لاهوتیان | حاضر خدمت بتون کرو بیان |
| نور ایله طولدی زمین و آسمان | طوغدی چون اول فاطمه نورجهان |
| احمد و آل عبا به ویر صلات | کردیلر سهک ناردوزخدن نجات |

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| اول های قاب قوسین رفیع | ایلرم محبوبگی یارب شفیع |
| حیدرو زهرا و عترت زمره سین | انیا و اولیانک جمله سین |
| تشنه کان کربلایه یا اله | هم دخالت ایلرم ای پادشاه |
| سینه چاک و داغ دل غاشقلره | حظهر عصمت اولان صادقلره |
| جبر اولنسون کسر ایله نقصانمز | ثا قرین عفو اوله عصیانمز |
| اوله یم دریای لطفکده غریق | ایله توفیقک بکا یارب رفیق |
| یعنی اولدقجه محب اهل بیت | سامعینه ایله یارب مغفرت |
| دینی خالص اولانی مسرور قیل | دینه دشمن اولانی مقهور قیل |
| دشمن اوزره غالب اولسون هر سفر | لشکر اسلامه ویردائم ظفر |
| ناظم ایله کاتبی مغفور قیل | باعث نظمی دخی مسرور قیل |
| یوم محشرده بنی ای رب بیت | خادمان اهل بینه داخل بیت |

تا که اولسونلربکا اولدم شفیع
اول جنابان اولی القدر الرفیع
ناردو دخذن عنایت قیل آمان
جنتک احسان بیور یامستان
فخر عالم حرمتی چون یاغفور
قصر زهرادن بنی سن ایتمه دور
محرم اسرار و ناظر بر جمال
قیل بزی یا ذالجلال والکمال
اهل بته فاتحه اولسون همین
رحمة الله علیهم اجمعین



(ذوات محترمه طرفندن غزلیات فقیرانه مه یاپلش اولان)
(تخمیس نفیسدر)

لاح لی طیف سری فی الکون من تلقا بدر عشق از جیم گرفت و گفت یا هذا ادر
صورمام آرتق پیره ساقی غایه معنی ندر « لبلرک سویلر جو انم غنجه رعنا ندر

کوزلرک ایلر اشارت نرکس شهلا ندر »

نفخه انسکه آباد اولدی بیک ماوای بوم مضطرب زلفکده لکن مصر و هندستان ورم
دوشدی بر غمزه کله هندوچینه ارباب رسوم اصلنی تعریف ایچون قیل و مقاله یوق لزوم

کا کلک تشریح ایدر کن غنبر سارا ندر »

شویله بر رقص ایلسه کورسه کده بزمه انضباط دیده سینا کاه و سینم اولسه دارالانضباط
سن تجلی نشر ایتسه کین ده ایتسه مالتقاط « ساعد سیمیندر آنجق مایه شوق و نشاط

می ندر مینا ندر ساغر ندر صها ندر »

طیف مستثنا که پیوست اولدیغم کوندن بری قیدر خسار کله سر بست اولدیغم کوندن بری
ساقی کلفامه هم دست اولدیغم کوندن بری « باده عشق کله سرمست اولدیغم کوندن بری

بیله منم عالم ندر دنیا ندر عقبی ندر

بر زمان توحید ایچون تکشیر اوصاف ایلدم صانکه حاجات دل ناشادی اسعاف ایلدم
کوردم اطوار شئون حالی انصاف ایلدم « فکر سودای جهان دن سینم می صاف ایلدم

غم ندر شادی ندر علت ندر سودا ندر

ما به می روح الهدی یابدک هوا هم هاله می بویله تهییج ایلدک سیاره می سیاله می
صو کره و یردک قبضه اغیاره حکم عالمی « کوردک البت کریه می طویدک محقق ناله می

ای بری رو ای ملک خو بونجه استغا ندر

غم دکلش حمدی اولمق سیر کلشدن جدا نشوه واریادنده دیر لرکل فدا بلبل فدا
شمدی شیخ عصر دن طویدم شو بولده برندا « درکه بیر مغانده خاک پای اول اسعدا

اول زمان ادراک ایدر سک رتبه بالاندر

ای خال رخک عنبر سارای ملاحه ای هر تظرك شمع شبستان سعادت
ای غمزه لرك ظلی خیابان سلامت ای لعل لبك ما حصل بحر لطافت

کوزلردن آقان قانلره هیچ یوقی نهایت

ثابت قدم اول گوشه ده میدان آتله هر جائیلرك مجلسنه بویله قاتله
بازار محبته بر اغیاره صاتله آلدانه ایکی ساحره افسونه قایلله

ایلرکه کوزك قتلمه قاش ایله اشارت

بر بوی محبت دیلدهم برك برصكدن تعطیر مشام ایتمش ایکن خاك دركدن
یاندیم اوسنك دیده معجز اثرصكدن اللهه صغدم اوکوزل غمزه لركدن

کیم آهوی چین ایلر آکا عرض دخالت

منصور کبی زلفیکه آماده صلیم وابسته در الطافکه بدن بنی سلیم
حکمت نه ایمش درکه احسانکه جلیم رخساریکه هر دم باقیور دیده قلبم

جانانه سعادت بوایسه شمشه عبادت

سن سك بکا هر یرده عیان باطن و ظاهر سیلایه اشکمله ایدوب قلبی طاهر
شب نابسحر دیده لرم آغلادی وافر خاك رهکه صاحبق ایچون یوقسه جواهر

دردانه اشکم ایدر البنه عنایت

بن حدیمی بیلمز متجاسر یارامازدم الطافنه فرق اولدم اوشاهک ینه آزدیم
تخمیسنی هیسات . نه ممکن یازامازدم آمله سنی اوزمکی خاطرلیه مازدم

اما نه یایم صبره که اول ابتدی خیانت

سیلاب قدر آندی بنی بحر شقاقه نوش ایلدی کرداب غمه قمر نفاقه
رشدی بنی کرم ایله کتور راه وفاقه اسعد کبی راضی اولورم نار فراقه

یار اول بکا ای ناری ایدن نور سعادت

دیزدم ینه مژگانلریمه برسوری لؤلؤ کلدیم دریمکه ای کوزمک نوری دخیل
رحم ایلهده برکوکله باق درد ایله مملو « من هجرک یا منیق انی لعلیل »
« الدمع من العین الی الحد یسبل »

ای خاک درک قبله که پیر وتوانا یعقوب کبی قان دوکیور دیده ینا
دوشدیم چه هجرانه خدا عالم ودانا « تالله لقد آثرک الله علینا »
« عن نعمتک یا یوسف انی لکلیل »

اول کاکل مشکین ایله اول زلف سمنبو اول غمزه جادو ایله اول چشم جفاجو
ای دیده تر هو دیرک هو دیرک هو « وقتاکه کلیر خاطرله اول کوزلری آهو »
« الراحة تستوحش والموت یمیل »

یاندی شرر آتش عشقک ایله کوکلم بر کره بیله ایتمدم ای ماه نظلم
تاکی بو تغافل ، بو تعامی ، بو تعظم « ایتمسک نوله بر کره بوییماره رحم »
« القاب اسیرک والروح دخیل »

بر باشقه متانت ویریور قلبه وعیدک افزون ایدیور صبرمی آزار میدک
بکلر ککوکل الطافتی الله مجیدک « کسمخی اولدیرسه کاکرو صلمک امیدک »
« الصبر جمیل والی النصر سبیل »

محکوم حنون اولدیغمی کیزله مک اولماز آلوده خون اولدیغمی کیزله مک اولماز
عشقکله نکون اولدیغمی کیزله مک اولماز « هجرکله زبون اولدیغمی کیزله مک اولماز »
« القال من البال علی الحال دلیل »

اوهام وخیالاته ایوب چوللره دوشم اداپ اودایه ایوب چوللره دوشم
طلعت کبی اعدایه ایوب چوللره دوشم « اسعد کبی سودایه ایوب چوللره دوشم »
« الله کریم ، صمد ، نعیم وکیل »

تولای کالگدن بین آتش، یسار آتش تحاشای جلالگدن مسآتش، نهار آتش
نصل اولماز بو حائله بتون دارودیار آتش «تجلای جمالگدن حییم تو بهار آتش»
«کل آتش، بلبل آتش، سنبل آتش، خاك وخار آتش»

یوزك مرآت نور ونارد در قلم ده محراقی طو تشدیردی جمال انورك انفسله آفاقی
اسیر سوز هر گدر کوکل اولماز می مشتاقی «شعاع آفتابگدر یاقان بالجمله عشاقی»
«دل آتش، سینه آتش، هم دوجشم اشکبار آتش»

سنی عمر مده بر لحظه اونو تمق اولیور قابل طلبسکار ممام هجرله ای مهجنیم بیل
وصالك بزمنه پروانه اولمق نجبه يك مشکل «خیال شمع رویکه عجبی یانسه جان و دل»
«نکارم کل ده کور قلم ده آتش آه و زار آتش»

آتوب اولجه قلبه آتش عشقکله برناوڪ اونون دك صکره دن یاندم فراقکله مریضم يك
وجود مدن اگر جان حزنیم اولسه دمه منفك «نه ممکن بونجه آتشله شهید عشقی غسل ایتمك
«جسد آتش، کفن آتش، هم آب خوشکوار آتش»

اوافق بر لطفه اولمام دسترس روح روانمدن نصل کو گل فرح بولسون زمینمدن، زمانمدن
لهیب غممه سوزانم رقیب آغلار فغانمدن «بن ال جکدم صفای خاطر و آرام جانمدن
صفا آتش، جفا آتش، فرار آتش، قرار آتش

نه اسباب نشاطم وار، نه بریار دل آکاهم اسیر نار عشقم، بیکسم، نائنده آهم
بو هستی عدم الوددن قور تار سون اللهم «نایاسمه بول محزون می مسرور ایلمه شام
غم آتش، غمکسار آتش، تمنای مسار آتش

ره عشقنده ایتمشکن حیات زار می افنا یازق بر کره شایان عنایت اولدم حالا
ترحم ایلسون شادی حزینه حضرت مولا «امید عاطفت بکرمی (اسعد) یاردن حاشا
صاچار اولدجه کوزدن اول نکار کلغدار آتش

| صواب | خطا | ک | هـ | صواب | خطا | ک | هـ |
|-----------|----------|----|----|---------|---------|----|----|
| فتر | قبر | ۶ | ۲۵ | بیرون | بیرون | ۳ | ۵ |
| زوجه شرا | زوجه | ۱۳ | ۲۸ | مقان | مقان | ۶ | ۵ |
| چنان | جنان | ۱۴ | ۲۹ | ازین | ارین | ۲۰ | ۵ |
| جاورا | حاورا | ۱۷ | ۳۲ | نریزد | نربرد | ۱۶ | ۶ |
| شادی زمین | شادی مین | ۲۰ | ۳۲ | فریب | قرب | ۶ | ۷ |
| ممتد | مستد | ۲۰ | ۳۲ | بخود | نخود | ۱۰ | ۷ |
| باش | باشی | ۲۵ | ۳۵ | از | ار | ۱ | ۸ |
| افشان | اقشان | ۷ | ۳۸ | عیسی | عیس | ۲۳ | ۸ |
| شادان | شاد | ۲۳ | ۳۹ | فنا | قسا | ۱۹ | ۹ |
| شدم | شده | ۱۹ | ۴۰ | باده | چاره | ۲۳ | ۹ |
| له | الله | ۸ | ۴۲ | اطهار | اطهار | ۱۵ | ۱۰ |
| اصفیا | اصفا | ۱۶ | ۴۲ | دارد | دار | ۱۴ | ۱۱ |
| اماچکه | اماچکه | ۱۲ | ۴۳ | خاموشی | خاموش | ۱۷ | ۱۱ |
| ایاغه | اشاخی | ۱۴ | ۴۳ | اکر بدن | اکر بدن | ۱۱ | ۱۳ |
| ذوقه | ذوق | ۱۶ | ۴۵ | چه | چسه | ۴ | ۱۴ |
| فصلنی | وصلنی | ۲۰ | ۴۵ | مشکینت | مکینت | ۱۱ | ۱۴ |
| اولاندر | اولان | ۹ | ۴۱ | شبهای | شبهسای | ۱۴ | ۱۴ |
| نایومی | نایومی | ۱۳ | ۴۶ | طائر | طائر | ۲۱ | ۱۴ |
| اتشینی | اتشینی | ۱ | ۴۷ | رزم | زرم | ۱۷ | ۱۶ |
| قوبال باغ | قوباغ | ۵ | ۴۷ | پنوشم | نیوشم | ۹ | ۲۲ |
| بار | بار | ۶ | ۴۹ | دوباره | دوباره | ۱۲ | ۲۲ |
| کلفزار | کلفرا | ۱۷ | ۴۹ | از | ار | ۵ | ۲۳ |
| لالهوش | لالهش | ۱۶ | ۵۵ | ترنی | ترنی | ۱۱ | ۲۳ |